

www.CheBayadKard.com

فصل اول

www.tabarestan.info
تبرستان

بک مرد ابدہ آلیت

www.tabarestan.info
تبرستان

زندگی برای همه کس عزیز است ولی برای
مرد بزرگ، شرف از آن بزرگتر است.

تولستوی

در سال ۱۹۱۴ میلادی سکوت و آرامش گیتی ناگهان بهم خورد و در
آسمان سیاست ابرهای تیره پدید آمد طوفانی بیرخاست و ساعقه‌ای زد که ربع
سکون را به آتش کشید. میلیون‌ها تن از افراد بشر بدون ساینی عداوت و
دشمنی و بدون اینکه یکدیگر را بشناسند در زمین و هوا و دریا بهم حمله ور شدند
و همچون سباع جنگل و درندگان صحرا، یکدیگر را پاره کردند و فریاد
و شیون از چهار گوشه جهان بیرخاست و اکثر عاقله‌های بشری را ماتم زد و
عزادار ساخت کلیه‌ها درهم ریخته، کاشانه‌ها بیاد رفته، جاندارها سوخته و
آبادیها بویرانغا تبدیل یافته و از زندگی نام و نشانی باقی نمانده بود. شلیک
توپهای سنگین و آتش خمپاره‌ها و نمره مسلسل‌ها طعمه‌ها را یک‌یک می‌پایید.
آدم‌مغولین میدان جنگ با آسمان میرفت و ناله جانسوز جرحین،
سیاه‌ترین و شقی‌ترین قلبیها را می‌شکافت و اشک غم و اندوه و حسرت، در
دیدگان پدران و ادران داغدار و کودکان بی‌سرپرست حلقه می‌زد و خون‌آ در

عروق بجوش می آورد ، مگر جهنم شده بود ؟
 عربی‌ها ولیعهد اعریش را در «سراجوا» بقتل رسانیده بودند .
 برای يك قتل دایمیه قربانی ۱

مگر با افر وخته شدن بایره جنگه ، او زنده میشد و تاج امپراطوری
 اطریش را بعد از **فرانسوا ژرف** زیب تارکین میسود ؟ مسلماً نه . پس چرا
 اینهمه غوغا بر خاست ولیب این آتش خانمانسوز دامان همه‌ی ملل و دولت‌عالم
 را فرا گرفت ؟ برای اینکه تمدن اروپا از سکوت طولانی خسته شده و تنوع
 می‌خواست . رقابت‌های مسلحانه بجای پایک کشیده شده و موجی از سوءظن
 و بدگمانی پدید آورده بود . سازمان‌های نظامی توسعه یافته و تجهیزات مختلف
 جنگی در اسلحه ذخیره شده میدان عمل و مورد استعمال می‌طلبید .

آری الهه جنگ تشنه قربانیهای تازه‌تری بود و افراد ملل را که همچون
 صخره‌های شطرنج بار آمده ، الهه‌سازانه دیوانگان‌تدوت مدام در حرکت‌اند بمذبح
 حویث فرامی‌خواند . شعله این آتش مهیب جهانی از همان سال نخست بکشور
 ما سرایت کرد و اوضاع دایما که از هر حیث پریشان‌بشوش بود پریشان‌تر ساخت .
 ایران با اینکه در این جنگ بر رگ شرکت نداشت و نمی‌توانست داشته‌باشد
 حتی بی‌طرفی را رسماً اعلام نموده بود عمیذا ایس همانند و در معرض تجاوز
 و تعدیات بیروهای بیگانه واقع گردیده . روس‌ها فرماندهی **ژنرال سارائف**
 مانند سیل بکشور ما سرانبر شدند و مأخوورین سیاسی و نظامی دولت روس بمردم
 رنج‌دیده ایران ، آزارها رسانیدند حتی افراد مشرب با آنها از ارتکاب هیچ‌نوع
 فجایع و اعمال بی‌شرمانه در مورد هم‌میهنان خویش دریغ نکردند . يك شهرت
 عمومی از کار گزاران دولت روس و آبادی و وایستگانستان در دل مردم جای
 گرفته بود که باین آسانی‌ها زنده نمیشد . ارتش انگلیس از یکطرف و نیروهای
 عثمانی از طرف دیگر با زیر پا گذاشتن حقوق بین‌المللی خاک ایران پیش
 میرانندند و درصداحه آنها با یکدیگر هستی و داریائی ایرانی بتاراج میرفت .
 دولت ایران بملت ضعف و نداشتن مردان کار آمد قادر بجلو گیری نبود .
 استعداد جنگی هم نداشت تنها راهی که بتغریش رسید انتقال پایتخت و از تهران
 بهاصفهان بود آنرا هم غنفتین عساع شدند و بوسيله عمال ایرانی خود

۱ - فکر انتقال پایتخت را ... در باره روزنامه **خاور** (چاپ استانبول)

عنوان نموده . روزنامه مزبور در یکی از شماره‌هایش ۱ صفر ۱۳۳۳ قمری - ۱ -

احمد شاه را از این خیال منصرف کردند و ملیون ایران که عرصه را از هر جهت بخود تنگه دیدند ناچار بمهاجرت شدند. این مهاجرت وقتی صورت گرفت که دوسه یا پهلران نزدیک شده و مستوفی الممالک استعفا داده بود.

ارتش تراری روس در گیلان و سایر نقاط کشور دست بمطاول بیشتری زد و رسته کارها از هم گسیخت. حقوق و نواهیس مردم باز بجهت اقبال سرمازان روسی گردید و کسی را قدرت جون و چرا گفتن نماند. زمامداران کشور ایران آنها که صالح و وحیه العمله بودند از عهده جلوگیری بر نمیآمدند و به مجرد پیش آمدن مشکلات، قهر نموده استعفاء میدادند و در کاخهای مجللشان بانتظار عاقبت کار و بنامشای می نشستند.

عناصر فاسد صالح و بی آبرو که دنبال چنین فرصتهائی میگشتند از درم جوشی کارها قلیاً شاد و نبات سوهشان را در شیجه نفوذیکانه تعقیب مینمودند. تنها مسئلهای که در هر حال هیچ بحساب نیامد ملت ایران و حقوق وی بود. قدرت نظامی کشور در کف عدهای قرار داشت نام بریکاد قزاق همایونی که زیر نظر افسران روسی تعلیم یافته بودند و امنیت کشور بدست افرادی سپرده شده بود بنام ژاندارم که زیر دست افسران سوئدی تربیت یافته بودند پیدایش بریکاد قزاق همایونی موجب قمر از دادی که در دوران سلطنت ناصرالدین شاه بادولت روس متعدد گردیده آغاز میشود. افراد این بریکاد را ایرانیها تشکیل میدادند لکن هر بیانشان روسی بودند که گزارشهای سیاسی و نظامی آنها را به بطرز زبورسک (لنین گراد حالیه) و سفارت کرای روسیه در تهران میدادند اما حقوق و مرایایشان را از دولت ایران دریافت میداشتند. تصمیم شاه ایران قبلاً این بود که برای تعلیمات نظامی ارتش کشور یک هیئت اطریشی را بایران دعوت کند لیکن در یکی از مسافرتیهای به فرنگ از لباس بلند قزاقان روسی که هنگام سان دیدنشان مشاهده کرد خوش آمده بود و این

تحت عنوان «مستوفی الممالک» خوانند. آمدن قزاقان روس را تا دم دروازه پهلران و تسلط سرمازان انگلیسی را تمام نواحی جنوب گوشزد بحسب و زیر وقت نموده و چنین نوشت: «وقت است! تمام وطن را از زیر چنگلهای ملوت قزاقان روس و جنگال روزه صفنان انگلیسی آزاد نمائید و با فریست باهی است باوطن خواجان حقیقی و ایالات و عناصر فداکار تحت و با این دستاره یکی از شهرت ان های دیگر ایران منتقل سازی»

الته بالاترین دلیل و موجه‌ترین حکمتها بود .

بریکاد قزاقی همایونی که لباس نقرات و فرماندهان نشان بی‌کم و کاست عین لباس نقرات و افسران دولت روسیه بود سازمانی کم‌کم توسعه یافت و تا مرحله «دوبوریون» هم رسید اما حال نوحه آنکه در تمام دورانها جمع‌رودها با ایران هیچگونه برخورد خصمانه‌ای بین قزاقان روسی و ایرانی روی نداد، مثل آنکه هر دو برادر و اقربان خانوادهاند و اختلافی باهم ندارند.

مکس، در تشکیلات ژاندارمری ایران که شالوده‌اش از سال ۱۹۱۱ میلادی بگوش **یالمارسن** سوئدی و دو همکار دیگرش ریخته شد افسران عین پرست فراوانی وجود داشت که در شادوش علیون باقواء بیگانه جنگیدند و با فتنه‌گه‌گونه وساطت در برابرشان ایستادگی‌ها نمودند . اجمال کلام آنکه اوضاع عمومی کشور همکار نظاراداری و اجتماعی وجه از لحاظ سیاست و اقتصاد همشوش و آشفته و اسباب تأسف و تائیر همگان بود چه ، هیئت حاکمه ترجیح میداد مردم مفلوک و آواره و بی‌تکلیف و بی‌خاستمان را بحال بی‌نوائی و پریشانی رها کند و بعوض جدوجهد و کوشش‌های عملی در دفع محرابهای سیاسی از محرابی دیپلماسی، تماشاچی این سحنه‌های غم انگیز باشد . همین جهت بود که لوفانی از خشم دردلهای ملک توح خیزد اما چه سود که امواج هر بود در ساحل دریای نوعیدی در هم بشکست، در چنین حال و مقام بود که «پیرزا کوچک» باجندتن افسران علیون ایران، وابسته **باتحاد اسلام** در تهران تماس گرفت و یکفنگو پرداخت .

اتحاد اسلام سازمانی بود که گفته‌میشد مرکز فعالیتش «اسلامبول» است و بوسیله چندتن از پیشوایان دینی بوجود آمده است مانند **سید جمال الدین اسدآبادی** معروف به «افغانی» و **سید عبدالرحمن گواکبی** صاحب کتاب «ضایع الاستبداده» که از کتب مفید و بسیار آموزنده زمان خود بود همچنین **رشیدرضا مؤسس مجله المنار** و **شیخ محمد عمیده** رئیس دانشگاه «الازهر» مصر و عدوش کرد آوردن عموم مسلمانان زیر لوای واحد - مانند عین خلفای راشدین و بنی‌عباس بمنظور مبارزه با استعمار و ایجاد یک وزنه سیاسی جهانی برای اسلام بود .

چندتن از رجال سیاست و روحانیون شییر ایران همچون **سید محمد رضا (سادات)** - **سید محمد (کرم‌ای)** - **سلیمان محسن (اسکندری)** -

سيد يحيى ندامانی (ناصر الاسلام) - ميرزا طاهر (تنکابنی) - سيد حسن (مدرس) و اديب السلطنه (سمعی) عضویت این سازمان را قبول و در پیشرفت هدف سازمان، شرکت فعالانه داشته‌اند اما نه بطور دسته جمعی بلکه تک تک و بشکل افراد چه، پیوند معنوی و ارتباط اجتماعی بین محافل دینی برقرار نبود و رجال سیاست بافکار و ايده‌های شخصی تکیه داشتند و بدنبال اصول مشخص و مشترک نمیرفتند. هنوز حزب سیاسی بمعنای کلمه بوجود نیامده بود تا افکار پراکنده را تمرکز دهد و در مسائل کشوری بجهت و بحث و انتقاد و کنکاش بپردازند و با اتخاذ شعار واحد هدف واقعی را اعلام کنند فقط کفایت میکرد که علماء دین و مراجع تقلید فتوای شرعی بدهند و سر رشته داران سیاست به تبعیت از فتاوی علماء بتلاش و کوشش برخیزند هیچ نقشه اساسی برای رفع مانع و عیج اقدام مشترک بهم منظور خلاصی از فید و بند موجود طرح نمیشد. با اینکه فتاوی علماء و مراجع تقلید همیشه مطاع و مورد اجراء پيروانان بوده و عست مهذا دیده و شنیده نشده است که هیچ پیشوای دینی عملا رهبری يك حزب یا جمعیت سیاسی مسلمانان را بعهده بگیرد. گنگمان حقایق مذهبی و عدم ابرازش را بطور سریع نزد مقلدین، اولی و ارجح میدانستند و معلوم نیست این ارجحیت بعمل دینی ارتباط می‌یافت یا ناشی از ترس و از دست رفتن و جاهت بود. در حالیکه پیشوائی يك جمعیت دین دار، مستلزم ارشاد و راهنمایی‌های همه جانبه است و فاصله گرفتن از این وظیفه نموداری از فقد شهامت تلقی میشود.

باید توجه داشت که بسیاری از مردم امروزی دنیا با ارواح اصول مابریالیزم، از عقاید و افکار دینی يکلی بیگانه‌اند و از اصول و قواعد اخلاقی چیز کمی میدانند. این قصور در درجه اول متوجه علماء دین است که درها را بروی خود بسته و در مقام ارشاد و هدایت بر نمیآیند و حقایق دین را از نظر اجتماعی و اخلاقی تجزیه و تحلیل نمیکند و با افکار سخیف و غیر منطقی با قدرت برهان و دلیل نمی‌جنگند. هنوز یا حربه تکفیر ب میدان علم میروند و از تشکیل کنگره و سمینار گریزانند هر کس براهی می‌رود که از دیگری جداست و حال آنکه همه را مها بنبطه واحد یعنی حقیقت شناسی منتهی میکرد.

اقدامات جدی سالهای اخیر، از نشر چند مجله دینی تجاوز نکرده است که آنهم با روح زمان مطابقت ندارد و تمازه در دسترس همه نیست و بالعرض باشد.

در حکم سیراب شدن قبل و سببه قنجان است و با این وصف، اظهار نموجب میشود از اینکه چرا مردم ایران ناسپاس اند و قدر حجج مسلم خود را نمی‌شناسند و آنها را درک نمی‌کنند و نقل بانسان را ما فوق نظر است. امیدانند حتی متوقفند آئین کشورداری نیز باید روی اصول پیشنهادی آنان بمرحله اجراء درآید در صورتیکه با سیرار نقائی بشر، هر روز افکار تازه‌ای بدنیار عرصه میشود و نظریات منامرس نوینی بوجود می‌آید که فقط دانش است که بایستی بر همه‌ی شیون مادی و معنوی حکومت نماید.

میرزا کوچک در طهران با ارسال دین و سیاست مذاکره کرد و جمعی از سران ملیون معتقد با اتحاد روش ملازم و عده بی‌شماری اروم اقدامات حساد و مقاومت مسلحانه را بر سر دامن ناکید می‌نمودند نتیجه‌ای که از همه‌ی مذاکرات منتشنت دست‌آورد این بود که اگر کانون نایبی علیه بیادگیری‌های یکسانکام بوجود آید قطعاً موجب تحقیف فشار خواهد گردید و باعث میشود که مناجازین بر سر جایشان بسجکوب شوند و پایمال کنندگان حق و قانون به‌مان گرفتن از ترقی‌کناری و ادار گردید و رؤساء مایون کسانی هستند که با این مرکز قدرت روی می‌آورند و از آن بتمام معنی پشتیبانی خواهند نمود.

میرزا کوچک در راه تحقیق این نیست و او طلب گردید و هم‌راه یک تن از مجاهدین دوره مشروطیت **میرزا علی خان دیوسالار** بطرف حجاز تدران ره‌بار شد. میرزا علی‌خان که در آن زمان **سالار فاتح** لقب داشت یکی از پیش‌قدمان آزادی بود و افکاری شبیه میرزا کوچک خان داشت. او یکی از افراد سرشناسی بود که در مبارزه با استبداد و سرکوبی محمد علی شاه قاجار فداکاری‌ها نموده و باوج افتخار رسیده بود. رفاقت این دو نفر بمناسبت واقی دوران محامدیت که هر دو از سر دسته‌گان بنام بودند و تجارب جنگی زیادی آموخته و در فتح قزوین و تهران بکار بسته، استحقاق یافته بود.

مگر همیشه این دو نفر نیز به تبعیت از بعضی سران دیگر همینکه بجاه و مقامی رسیده‌اند آرام بگیرند و در سدد ماجراهای ناره بر نیایند؛ نه اینان در داعیه‌آزادی خواهی از قماش دیگر بودند و باروش کسانی که به مشروطه‌شان رسیده و از جوش افتاده تفاوت داشتند و گریه مندورشان بود که ساکت

۱ - مذاکرات در اطراف تعطیل شدن مشروطیت و لزوم اعاده آن و همچنین قطع اپاری استبداد بود که با انواع نیرنگ و تزویر و زدوبند با یک امکان در آن ناره‌ها قرار گرفته و نظماً اجتماعی را محفل ساخته بودند



میرزا کوچک خان آزادیه سفر کربلا نشود

باشند حتی پای خود را جای پای دیگران که شهرت و عنوان رفیع رسیده بگذارند، ولی خون اینان هنوز در عروقشان میجوشید و سکوت و خاموشی و ناظر مناظر فجع بودن را خلاف مروت و دور از آئین جوانمردی میدانستند و در حقیقت گریبانشان از رنجها و غمهای روزگار تاسینه چاک شده و لذت دیوانگی را خوب درک کرده بودند^۱.

نویسنده کتاب «انقلاب مشروطیت ایران» م. س. ایوانف در صفحه ۷۷ اثر خود که سال ۱۳۳۰ شمسی نشر یافت چنین می نویسد: «اطلاعاتی در دست است که کوچک خان حتی پیش از شروع جنبش جنگلی ما در تهران با او بسته نظامی آلمان ملاقات کرده بود».

این توهم قطعی ارزش يك فرسبه‌ای را دارد و صحت آن مورد تردید است چه، به‌هیچ‌گونه مأخذ و معنی کی منکی نیست و کدام ادعا است که بدون اقتران بدلیل و یا قرائن و امادات قویه قابل پذیرفتن باشد هیچ مذاکره و بند بست و هیچ عامل و مجری دیگر، سوای آنچه گفته‌ایم در عزیمت این دونفر به‌شمال دخالت نداشت. ممکن است اظهار نظری فوق مستند به‌شسته روزنامه و روسکوبه اساو، باشد که از روی عدم اطلاع نوشته بود: «جنگلی‌ها منتسب بفرقه ذون ترک و اتحاد و ترقی و میباشند که با پول سفارت خانهای آلمان و عثمانی طهران (تلبیس سایر دستجات مسلح) بوجود آمده‌اند»^۲.

نکنه دیگر بر عدم صحت ادعا جمله‌ی بعدی کتاب است که میگوید: «افسران آلمانی توانستند کوچک خان را راضی کنند تا چند دسته مجاهد بکمک و احدهای آلمانی و عثمانی که در حوالی همدان و کرمانشاه فعالیت میکردند بفرستد. و حال آنکه چنین امری هیچگاه در سراسر دوران قدرت جنگل تحقق نیافت و جنگلی‌ها با فرض آنکه باین تکلیف تن در میدادند از عهده

۱ - شرح فعالیت این دو مجاهد معروف مشروطیت یعنی کوچک جنگلی و دیوسالار مستلزم تالیفی است که در آن از اقدامات داعیه دار و کوشش‌های پیدرپیستان در راه پیشبرد انقلاب مشروطیت گیلان بحث شود.

۲ - شاید هم مربوط باین جمله مشهور امیرالمطهر آلمان باشد که در سفرش بمشرق زمین گفته بود: «این سیصد میلیون مسلمانی که در تمام دنیا پراکنده‌اند بدانند و مطمئن باشند که امیرالمطهر آلمان دوست آنها است و نا اید دوست خواهد بود».

بر نمی‌آمدند زیرا در حیضه اقتدار و امکاناتشان خارج بود. پیش قراولان جنگل توانستند فقط یکبار آتیم تا «آفابای» قروین برسند و تجاوز از این نقطه هیچگاه تکرار نگشت.

گذشته‌ارای بهادرمدان، واحدهای آلمانی نه‌حضور و نه فعالیتی داشته‌اند

تا به‌حاجت یکمک باشند.

نظر دیوسالار آن بود که در جنگل‌های انبوه مارتندان بهتر و سریع‌تر می‌توان به‌تمهیدسندفات پرداخت. خود اهل کجور و آشنا به‌مواضع حفرایابی محل بود و اطمینان داشت که بیرون فراوانی در این مناطق بدست می‌آوردند و تهیهٔ وسائل و ابزارکار از قبیل پول و اسلحه و خواربار و پوشاک آسانتر و بی‌دغدغه‌تر است، لیکن جدا کردن بیرون از دیوسالار و ادامهٔ سفر انفرادی بصوب لامپجان و ملاقات با دکتر حشمت که در شهرستان مزبور به‌طبابت اشتغال داشت، نشان میدهد که با دیوسالار در این مورد هم‌عقیده نبوده و تجمع عناصر ملی را در منطقهٔ گیلان مناسب‌تر میدانسته است.

روسها بعد از انقلاب مشروطیت و پیش از آغاز جنگ جهانی اول، چندتن از آزادجواهران رشت و انزلی (بندر پهلوی) را بدادرده و جمعی را محکوم بحبس و عدهٔ دیگری را نیز تبعید کرده بودند تا یکمک این اعمال خست‌آور... نتواند. لکن همیشه خود را بدون وجود مانع و مزاحم در محیط آزادی‌پرور گیلان می‌سیر می‌کرد.

در حملهٔ کسانی که به‌پنج سال تبعید و محرومیت از سکونت در زادگاهش

محکوم شد میرزا کوچک بود.

بدین‌فرار استحضار قونسول روس از آمدن میرزا کوچک به‌گیلان توجه

خطر را دست‌کم برای همان تازه‌وارد مسلم‌میداشت.

حاجی سید محمود روحانی داماد ولای متنفذ رشت حاجی ملا

محمد حمامی که بعد از فوت شخص اخیر مقداری از نفوذ مجلسش را با برده بود، بوسیلهٔ دوستانش اطلاع یافت که میرزا کوچک بر رشت آمده است و در

خفا زندگی میکند و بوسیلهٔ شمال دوسنان فردیکس وادارش به قونسولگری رفته و در بارهٔ شخص تازه وارد مذاکره‌کند و نظر نمایندهٔ رسمی امپراطوری را به‌مخبر اقلت بکنفر ایرانی در مودن و زادگاهش جلب نماید.

حاجی سید محمود که با اغلب مقامات داخلی و خارجی ارتباط داشت و

ملای فهمیده و خوش نیتی بود این تکلیف را با میل در غبت پذیرفت و با عمامه وردا و قباغه نافذ روحانیش بملاقات قونسول رفت. جواب قونسول يك حمله پیش نبود و آن اینکه با مساعی بسیار و کوشش های شبانه روزی توانسته ایم امنیت را در محیط گیلان برقرار و مردمان ماجراجو را خاموش کنیم. چنانچه او نیز ساکت باشد و دست از با خطا نکند اجازه خواهیم داد در خانه و زندگانش باقی بماند والا دستور همان است که قبلا داده شده و از سکونت در دارالمرز به مدت ۵ سال ممنوع می باشد.

لازم بنمذکر است که «امنیت» مورد اشاره قونسول عبارت از يك وضع اجتماعی عادی که حدود و حقوق افراد در پناه قانون و در چهارچوب نظامات کشوری محفوظ بماند بود، بلکه از يك محیط خفتان آور و غیر قابل تحملی حکایت می کرد چه قونسول روحی و حلجین انتظامیش، همچنین ایادی و عمال منتسب بآنان که اغلب در طبقه اعیان و ملاک و بازرگان و روحانی های داشتند، استیلاشانرا از زمان لشکر کشی روسها به ایران بهال وحان خلق الله تحکیم نموده و با اصطلاح عیثشانرا کوبیده بودند و در روابط افراد با صاحبان قدرت فقط «وزره» حکمفرمایی می کرد.

طبقات عزیز و که وسایل کامرانیشان را از کار و ثمره کوشش رحمتگشان تأمین می نمودند، آزادی عمل داشتند و برای مصون بودن از عواقب خلاف کارها، کافی بود که پرچم روس بالای عمارتشان در اهتزاز باشد.

املاک برر که به اجاره انبیا روسی درآمد و مستأجرین علی الظاهر راسی سفر می رسیدند، ولی زارع و دهقان همچون گنجشک زیر چنگال خونین شاهین، تقلا می کرد و دست و پا می زد.

به بیانه عدم پرداخت غرامت (مال الاخاره) و بادی بر پرداخت آن کرده زارع از شلاق مباشر سپاه می گردید و یا بجس می رفت و یا جریمه می پرداخت و آنچه البته بجائی نمی رسید، اغراض بود.

حاکم و یا با اصطلاح آنوقت «پالت» آلت بی اراده ای در دست منفذین بود و تنها اثر وجودیش آنکه گاه و بیگاه در کالسکه چهار اسبش فرعون وار بنشیند و چند شاطر و فرانس قداره بند، وی را از پس و پیش اسکورت کنند و حملات «کوروش»، «دوروش»، «بایست سرپا»، «بمان سرچا» و از این قبیل خزعبلات بگویند.

و یا در مجلس بیهمانی خواص دعوت شود و بعنوان برد از قمار . چند سکه اشرفی و امپریال بچیب بزند .
و یا دامی برای افرادهمین پهن و آنها را بدادن حق السکوت مجبور سازد .
ملت نجیب و مطیع گیلان شلاق از روسها می خورد . و مالیات بدولت ایران می پرداخت .

دراختلافات حقوقی اتباع روس و ایران ، و کار گزاره مکلف بجانبداری از تبعه روس بود زیرا در غیر اینصورت قافیه را می باخت و ملزوم دستگام واقع می شد چه . تمامسداران ممالک محروسه از حمایت نمایندگان و طبقه شناس عاجز بودند .

بهره ارباب می بایست حلوی درب خانه مالک و یا مستأجر تحویل شود پسر و دختر دهقان بدون اجازه ارباب حق عروسی نداشتند و بدون تقدیم دولیمه ، به ارباب یا مباشر ، کار عروسی باشکال بر می خورد و گاهی این ولیمه بجای اینکه پول نقد یا سکه طلا باشد نفیس ترین و شرم آورترین هدیهها یعنی گوهر شرافت دهقان زاده بود که ارباب بیمرت بظالمهانش اصرار می ورزید .

مدرسه و حمام برای زارع و کشاورز و عائلهانش چیزی غیر قابل درک بود در عوض . حق میرایی و پرداخت عوارض از خاروب و جگول تا آثار خرش و پیاز و مرغ و خروس فراموش نمیشد چه ، اینها از حقوق مسلمة ارباب بود که نمیبایست بهصیغ علت غلامی بنا جبر بستند و اگر میافناده شلاق میباش که از کار نیفتاده بود هیچ نباشد دشنام های هرزه همچون رگبار مسلسل بسویش بازمیکردند .
با این همه ، چنانچه زارع و دهقان از رنج مشقات و مخصوصاً قروض سنواتی که تصاعدی بالا می رفت می فرسود و یا کمزش زیر بار مصائب و نادرستیها ختم می شد و یا فرزندش بعلت فقده دارو میمرد و یا همزش بواسطه بیماری و دسترس نیافتن پزشکی قالب نمی می کرد ، دستگاه بهره برداری ارباب از حرکت و فعالیت باز نمی ایستاد چه این اعتقاد در مغزها جای گرفته بود که در عین تابعیت ظلم است . چنانچه ، بدقتان اندک مهربانی میذول شود حری می گردد و کار ملکداری سامان نمی رسد .

چراغها خاموش و آسیابها می گردید ، اصول مشروطیت تعطیل قوانین بلا اجرا ، هیچکس بکار دیگری توجه و فرصت بررسی نداشت اشرار بهره جویی سرگرم بودند ، جاقو کشها و فداره بندها از نوکیسهها و حاجی رادهها باج

می گرفتند، مجامع قدار و فساد و لوملی گری و نخم هندوانه شکستن همچنان جزء برنامه های روز بود .

در ایام عزای طوفیعا و علامت ها بیکدیگر سلام می دادند و دستجات قهوه زن با کفن های خوبین برای می افتاد و جناچه حسینی واقع می شد و مرتکب تعقیب می گردید، سرخوبله حکام و یا سایر مراجع قدرت بسته می نشست .

سواى عمده ای اشراف و بازرگان واعیان و روحانی که نصیب قدم نشان از دره غیبیه یعنی از دسترنج ذارع و دهقان می رسید، غیبه مردم از عمر و زندگی ایشان لذت و تمتی نمی بردند . مهموم و مغموم - سرافکنده و محروم - عیبانی و ناراحت دینار انواع مضایب بودند و مجموع این حرایات و سعی قابل انفجار و بحود آورده بود و همین وجه قابل انفجار که سازمان جنگل از آن ریشه و مایه گرفت، در قطر فوسول و امنیت نام داشت.

میرزا کوچک از حقایق دل مردم با خبر بود، او می یابست از خود این همه تشنجات و نارسائی ها استفاده کند و افکار عشقش و دردم و عصبانی را برای انجام مفسود، منسکل و هم آهنگ سازد.

نقشه ابتدائی این بود که برای انتخاب مرکز عملیات « از فردمقدری که با اندیشه های مساعد باشد گومک بگیرد . البته چنین فردی جز از طبقه ملاک کسی دیگر بنظرش نمی رسید گویا آنکه باین طبقه جنندان ارادت نمی داشت، ولی همه را هم بیک چشم نمی دید و در بعضی از آنها احساسات بشر دوستی سراغ می کرد و جعفرود با شتابش بی برد ریرا در مذاکره آرام و سیمانه اش با محمد تقی خان گشتی در «نهمزم» که مستطال را اس حاجی سینه صد باقر (شفتی) معروف به وحف الاسلام است چنین استنباط نمود که این ارباب حوش نام و بیکسیرت با همی و حاجت و وقار و رونار و دایه و آرامش دست - کسی از سایر اربابها ندارد ریرا از ریر و به گفته های رابحه تا خوش آیند استتمام و میرزا را تعظیم شرک نهمزم تهدید کرد بلکه بزرگ نصیب نیز نصیحت نمود. او خلعاً حق داشت و استحقاق هیچگونه سرزنش ندارد ریرا حربه باشد بالآخره بیک نفر مالک بود و بی حواست مانند سایر افراد طبقه خود بدون وجود معارض و بی رحمت و رنج، از پلندگی آسوده و سرفه بهره مند شود و از درد سرو مجال فاسله بگیرد. او می گفت اگر جناب فوسول بشنوند که او با میرزا کوچک خان «تعبدی» ملاقات کرده و عهد و پیمان بسته، آنها می دانید چگونه

دماز از روز گارش در خواهد آورد و چگونه او را بسلايه خواهد كشيد؟
 اين تنها منطقي بود كه ميرزا كوچك را بدون بحث بيشترى متقاعد كرد
 و مجبور به راجعت نمود .

در گزارش اين سفر بي نتيجه بدوستانش ، شنيد كه پيرامون چنين افرادى
 رفتن اسولا حطاست و لذا به دار شود و كنگاش و مصلحت انديشى نسيب نمودند
 كه خود ببنهائى بچنگل و خراط محله ، توام برود و دوستانش از حيث سلاح
 و نيروى انساني بهوى يارى كنند .

نيست پرواى عدم دلرده هستى را از قسى فرغ بهر جا كه بردستان است



www.tabarestan.info
تبرستان

فصل دوم

www.tabarestan.info
تبرستان

www.tabarestan.info
تبرستان

اگر نتوانیم آزاد زندگی کنیم، بهتر است
مرگه را با آغوش باز استقبال کنیم -
سناندی

یونس معروف به «میرزا کوچک»، فرزند میرزا بزرگ اهل رشت
سازن استادسرا در سال ۱۲۹۸ هجری قمری در یک خانواده متوسطی چشم به جهان
گشود.

ستین اول عمر را در مدرسه حاجی حسن واقع در «سالم آباد» رشت
و مدرسه «جامع» که آنوقتها رونق داشت و اکنون بعلت آتش سوزی خرابه‌ای
بیش از آن باقی نمانده، با موختن سرف و نحو و تحمیلات دینی گذرانید.

چند وقتی هم در طهران در مدرسه محمودیه به همین منظور اقامت گرفتید و
میبایست قاعدتاً باین مقدمات یک امام جماعت و با یک مجتهد جامع الشرائط
از کار درآید، اما حوادث و انقلابات کشور، مسیر افکارش را تغییر داد و عیناً و
نعلین و عمامه را به تنگه و فستکه و نارنجک تبدیل ساخت.

دارای دو خواهر و دو برادر یکی بزرگتر از خود بنام و محمد علی، و
دیگری کوچکتر بنام و رحیم بود که هر دو نفر بعد از وی وفات یافته‌اند.

مردی خوش هیكل و قوی البنی و زاغ چشم دارای سیمائی منبسم و باروانی

ورزیده و پیشانی باز .

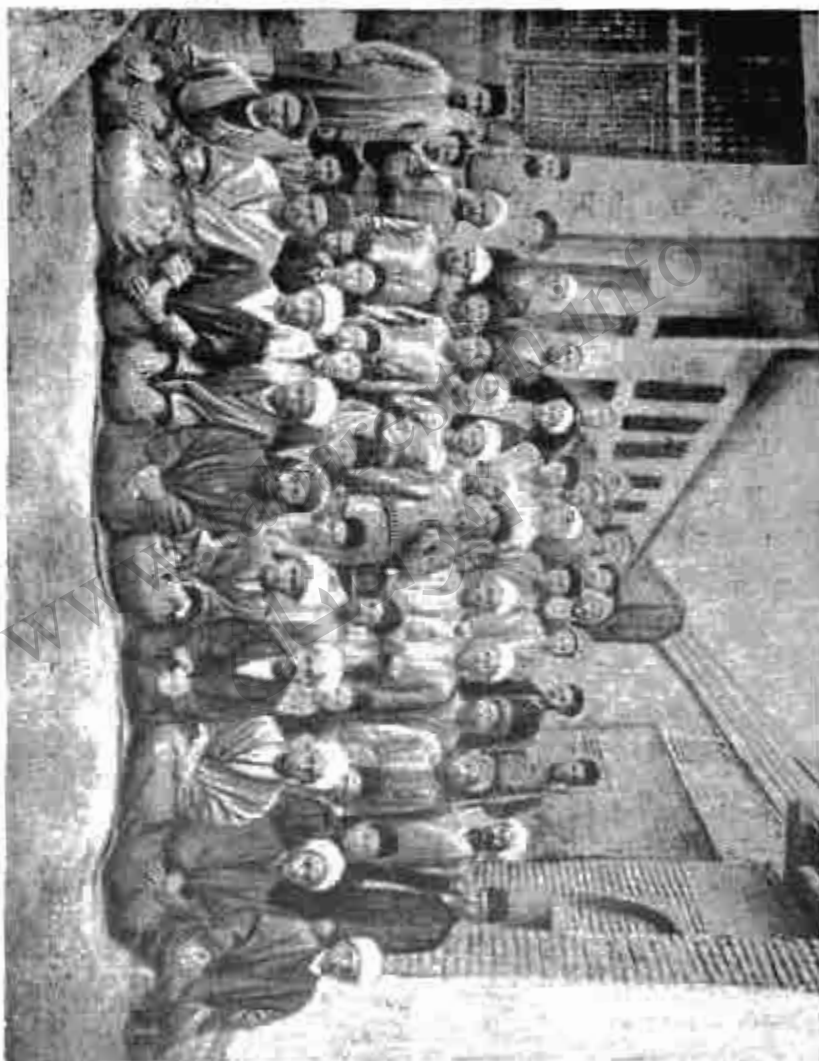
از لحاظ اجتماعی مؤدب و متواضع و خوش برخورد و از جنبه روحی
عنیف و باعاطفه و معتقد بفرایض دینی و مؤمن با اصول اخلاقی .
خاطراتی که از طلاب و دوستان ایام تحصیلش شنیده شده، مؤید این
معنی است که میرزا کوچک ارجمان روزگاران قدیم دارای صفاتی عالی و اخلاقی
ممتاز بوده و بین طلاب و همسالانش شاگردی با استعداد - صریح‌اللهجه
و طرفدار عدل و حامی مظلوم بشمار میرفته است.



میرزا کوچک خان در دوران طلبگی

هر کس بدیگری تعدی می‌کرد یا کمترین اجحاف و بی‌اعتدالی روامیداشت،
مشت میرزا یا لای سر متعدی بلند میشد و تجاوز دانش آموزان دینی را مطلقاً
بحقوق یکدیگر چه در داخل مدرسه و چه خارج از آن بی‌کیفر نمیکذاشت .
ورزش‌ها دوست‌عبداشت و هر روز تمرین می‌کرد - اهل هیچگونه تعشروبات
الکلی نبود - دخانیات مصرف نمی‌نمود - بقریاب و مشتقاتش که در آن عهد
عشاق فراوان داشت لب نمی‌زد و از همه به‌متر آنکه از غایت حجب و حیاء زن

نمیکرفت و تا چندسال مانده با آخرین سنین عمرش تا اهل اختیار نکرده بود.
میرزا به استخاره اعتقادی عجیب داشت و هر جا بمشکلی برمیخورد و یا



در پیوسته جامع ریفت :
(مردود و انبساطه از راست بچپ میرزا کوچک خان است)

ترددی در اقدام بکار مورد نظرش حاصل نمیکرده، فوراً دستش بطرف تسبیح
(که همیشه همراه داشت) دراز میشد و نتیجه استخاره هر چه بود بی درنگ
بکار می‌یست.

این امر یعنی «استخاره» بیضی از همکارانش که قبول نداشتند استخاره در امر انقلاب دخیل باشد گران می‌آمدو حتی گاهی بکدورت منجر میگشت، اما او هیچوقت از اجراء نیتش دست بردار نبود و فکر میکرد که اقدام به هر کار مهم، چنانچه بامسئولیتی توأم نباشد ثمربخش نیست و استخاره یا خداوند، در اموری که نتیجه و عاقبت آن نامعلوم است زیانی ندارد و حداقل سودش اینست که او را در اعمال انجام شده نادم نخواهد ساخت .

در عکسی که از «شورای انقلاب» بیادگار مانده تسبیح دشت میرزا با حضور فرماتدعان ارتش سرخ روی میز کوچکی که برابریشان قرار دارد دیده میشود .

میرزا که وی را بهعین نام یا «کوجک جنگلی»، یا «میرزا کوجک» و یا «کوجکخان» خواهیم نامید، مردی بود ساکت و متفکر و آرام - نطق نبودولی آهسته و سنجیده سخن میگفت. صحبت‌هایش اغلب با لطیفه و مزاح توأم بود و خود نیز از حظایات دیگران لفت میبرد .

در قیافه‌اش جذبه‌ای بود که با هر کس روبرو میشد بندرت اتفاقاً افتاد که مجذوب معنات و حضور بیاناتش نگردد .

در جریان جنگ که قزاقان ایرانی باسارت در می‌آمدند، باسخنانی گرم و دلنشین با آنها صحبت میکرد و ضمن آشناساختنشان بحقایق امور، مفتون اخلاق و حرکاتش می‌ساخت بنحوی که بادیگان اشکیار و دل‌های آکنده به مهر و محبت، او را وداع کرده به اوطانشان برمیگشتند .

میرزا یک ایرانی ابدآلیست و یک مرد مذهبی تمام‌عیار بود. هیچگاه و احیانش ترک نمیشد و از نماز و روزه قصور نمیکرد. در بین دو نماز آیات «ومن یتوکل علی الله فهو حسبه» و «قل اللهم مالک‌الملك» و «لا تحسین‌الذین قتلوا فی سبیل‌الله» را زمزمه مینمود .

باشعار فردوسی علاقه خاص داشت بطوریکه در گوراب زرمخ مرکز تأسیسات نظامی جنگل جلسات منظمی برای قرائت شاهنامه فردوسی و تهنیت روح سلحشوری اقراد ترتیب داده بود.

گاهی که از واقعه ناگوارى دل‌تنگه میشد، سواره بگردش می‌رفت با به‌قریه اشکلن که یکی از خواهرانش در آنجا سکونت داشت سرمیزد و یا باهنکه «هدی» یا «دهاب» اشعار سوزناکی میخواند .

این شعر را که نمیدانم از کیست چندبار از زبانش شنیدم :
 اگرچه فرش من از بودیا است ، طعنه مزن
 چسرا که خوابگه شیر در نستان است
 میرزا هنگام بمباران مجلس شورای ملی از طرف محمدعلی شاه در ده ققاز



کوچک خان با چندتن از مجاهدین مشروطیت
 از راست بچپ : ۱- اسکندر خان ۲- میرهاشم خان ۳- میرزا کوچک ۴- علی زهری

بود و اقامتش در «تفلیس» و «بادکوبه» تا حدی وی را بمقتضیات دنیای نوین آشنا ساخت.

مقارن تحسن علماء در سفارت عثمانی، او نیز در شهینداری رشت متحصن شد و متعاقب قتل آقا بالاخان سردار افخم در واقعه مشروطیت به مجاهدین پیوست و در فتح قزوین شرکت نمود.

فقودر تویچی آلمانی که همراه مجاهدین بود در یکی از جنگ‌ها اظهار تأسف کرده که اگر تویی بر فراز فلان کوه میتوانستیم مستقر نمود قطعاً کار جنگی ضعیف مجاهدین پایان می‌یافت. میرزا فوراً دست یکار شد و یکمک چند تن از مجاهدین، ثوب را بالای کوه برد و در نتیجه شکست یار دوی خم و سلسه بکمر میرزا رسید که این درد کمر را تا آخر عمر به‌مراه داشت.

میرزا مردی ذود رنج و حساس بود کما اینکه بعد از فتح قزوین به‌امت کارهای خلاف فاعده‌ای که از بعضی مجاهدین سر میرد متعرضانه به‌رست برگشت لیکن میرزا کریم خان زشتی اخیان اکبر که آنوقت ریاست کمیته‌ستار را به‌عهده داشت از مجاهدین همراهش را با استیضاح قزاقان برگردانیده به‌فروخته روانه ساخت.

میرزا در «علی‌شاه عوض» به‌مجاهدین گیلانی پیوست و در فتح طهران شرکت نمود و در جنگ سه روز مجاهدین با قوای استبداد مأمور حبه قزاقخانه بود.

در شورش شاهزادگان همراه یفرم و سردار اسعد یکمک‌ستارخان شناخت لیکن عریض شده و بطهران برگشت و باطنیان «ترکمن‌ها» که به‌تحرک شاه مخلوع روی داده بود داوطلب جنگ شدند و به گمش‌تبه رفت اما در یکی از جنگ‌ها گلوله خورد.

مجرور را بروسیه فرستادند ولی نه از نظر ترحم و شفقت بلکه از عجز علی‌شاه دستور داشتند وی را طعمه ماهی‌های دریا کنند. کاپتن کشتی «قارص» که مردی سلیم‌النفس بود زیر بار این عمل ناخوانم سردانه نرفت و از احراء فرمان سرپیچیده و طیب کشتی را بعد از ایش طلبید و هر دو نفر از لخم بیمار که از سینه مجروح شده بود مواظبت کردند و به‌بادکوبه‌اش بردند و پس از چندماه مداوا در بادکوبه و تفلیس به گیلان برگشت و بر گشتش مقارن ختم

خانمۀ محمدعلی شاه درگمش تپه بود .
میرزا در رشت به امر قونسول تزاری بعزت فعالینهای آذربخواماناش



کوچک خان زمانیکه داوطلب جنگی گمش تپه شد

از حق اقامت در موطن و مأوای خود محروم شده بود و لذا چندی در طهران
اقامت گزید و اعتراضش را علیه پیدادگری های همسایه شمالی بلند کرد اما

گوش شنوائی وجود نداشت و اگر داشت امکان جلو گیری نبود .

میرزا کوچک در دوران اقامت طهران از کارهای ناهنجار بر خي از مجاهدین افسرده شد حتی با عبدالحسین خان **معز السلطان** که بعد از فتح طهران لقب **سردار محي** گرفت و نميخواست با نميخواست از اعمال مجاهدین جلو گیری نمايد قطع رابطه کرد و با آنکه در نهايت عسرت بزيست از پذيرفتن کمک های مادی سردار امتناع ميورزيد .

خودش نقل کرد که روزی بسیار دلزنگ بودم و به سرنوشت مردم ايران می انديشيدم و رفتار بعضی از کوتاه نظران را که مدعی نجات ملت اند تحت مظلومه قرار داده بودم که گدائی بمن بر خورد و تقاضای کمک نمود . من که در اين حال عقلي ترازا بودم و در ب حبيم را تا رعنکبوت گرفته و با اصطلاح معروف ويخيه باب دوغ ميزدم ، معذرت خواستم و کمک به وی را به وقت ديگر محول ساختم ، اما گدای صبح متقاعد نميشد و پا به پايم ميا آمد و گريبانم را رهانيد کرد .

در حبيب ، حتی يکساهی پول نداشتم و فنافی اله بنحوه گذران آينده ام می انديشيدم . نميل داشتم از کسی تقاضای اعانت کنم و نه آهي در بيابلم بود که دل را خشنود نگهدارم ليکن گدای پروردم بدم غوغا ميکرد و اصرار ميورزيد و اصرار زياده از حدش خشمم را عليه خود برانگيخت . هر جا ميرفتم از من فاصله نميگرفت و با جملات مکرر و بی انقطاع روح آورده ام راميکويد . عاقبت به تنگ آمده کشيده ای يگوش خواباندم ، گویی گدای صبح در انتظار همين يك کشيده بود زيرا قوراً بزمين نقش بست و نقش بند آمد و حاجا مرد .

از مرگه گدا با همی پرروئی هایش متأثر شدم و چون عمل خود را مستحق مجازات ميدانستم بی درنگ بشهربانی حاضر و خود را معرفی کردم . رئيس شهربانی **يهرم** بود . از اينکه بيای خود بشهربانی آمده خود را قائل معرفی کرده ام متعجب شد و مدت های مدید برای همين ارتکاب در زندان ماندم ليکن از احترامات رئيس شهربانی که از سوايتم بدرستی آگاهی داشت بر خوردار بودم تا آنکه اوضاع تغيير کرد و با گذشت مدعبان خصوصی آزاد گرديدم .

میرزا عتب افتادگی ايرانيان را نتیجه بی فرهنگي ميدانست و مصمم

بود آن اندازه که در خور امکان باشد به افتتاح مدارس بپردازد و سطح تعلیمات و معرفت عمومی را گسترش دهد و معتقد بود که تعلیمات مدارس حتی با ایجاد جاری و مجانی باشد تا آنکه همه اینها کشور از مزایای علم و دانش یکسان استفاده ببرند و استمدادها پرورش یابند و این توفیق جز در سه سال آخر عمر جنگل بدست نیامد و علتش گرفتاری های همیشگی سران در دفع معاندین و خنثی کردن عملیات منافقین بود .

جنگل ، یساعی نگارنده توانست علاوه بر تکمیل دبستان « نورت » قومن چهار باب دبستان در « سومه سرا » و « شفت » « کسما » و « ماسوله » تأسیس نماید و خدیوگر از این کهن و علاقمندان بفرهنگ راه همکاری دعوت کند حتی زمینة تأسیس يك باب دبیرستان شبانه روزی نیز در کسما تدارک شده بود که با سوانح اخیر انقلاب مواجه گردید و جامه عمل نبوشید و بعداً عمارت دبیرستان بدست نیروی مهاجم طعمه حریق شد لکن دبستان ها بحال خویش باقی و بعد از پایان انقلاب در تعداد سادها نهای دولتی درآمدند .

نامه های میرزا ام از رسمی و غیر رسمی با امضای « کوچک » ختم میشد که سه خط مورب روی آن رسم میکرد و با مهر « جمع کوچک » مهر میساخت و بعداً که بهریش در یکی از سفرها « مفود شد » بهر « جمع کوچک » را با امضاء « کوچک جنگلی » مطابق نمونه زیر اشتمال میشود .

نمونه امضاء میرزا کوچک

در سابق بیان کردیم که میرزا مردی سریع التأثر و با اصطلاح امروز « نازک نارنجی » بود و اکنون اضافه میکنیم که شدت وحدت تأثر و احساساتی بودن صرفاً ، اگر از نظر فرد نگریسته شود چندان قابل اهمیت نیست ولی از

شريك «سیاستمداران انقلابی» که بایستی یادارای بودن صفات «رزمش» و «قابل انعطاف» با حوادث روز مقابله کند و تا ایمان و همعزمی‌اش را رهبری نماید و از نزدیک‌ترین راه و بهترین وسایل به هدف برساند، نقش است.

درست است که برای کسب موفقیت در هر کار، در درجه اول علاقه و ایمان و حسن عقیده و صفای باطن با آنچه نیل بدان مطمح نظر است اهمیت شایان دارد و وجود آنها در یک «رهبر انقلابی» شرط لازم و حتمی است. اما کافی نیست چه، تدبیر و سیاست نیز نقش مخصوص بخود را دارند و رکن دیگری از ارکان موفقیت بشماراند.

تردید ندارد که هر چه کفه احساسات سنگینی کند کفه تدبیر بالا می‌رود و تنها «توازن» و رعایت یک حالت «اعتدال» است که میتواند هیجانات روحی و احساسات درونی را با تدبیر عقلانی در آمیزد و از ادغام آنها در یکدیگر، هر گونه دشواری را مرتفع و وسوسه‌ها را تسهیل نماید و ما با توضیح جریانات این نهضت خواهیم دید حوادثی که به میرزا و دوستانش گذشته بر چه مدار سیر می‌کرده است.

میرزا کوچک اولادقا نداشت لیکن برادرش دارای فرزندان متعددی است که همگی آنها بنام خانوادگی «جنگلی» شهرت دارند. در حقیقت فرزندان میرزا را باید همان نیا و نندیشه‌های او دانست که افراد مجلس با ایمانی را توانست در اطراف مکتب خود گرد آورد و تربیت کند و تعلیمات عملی استقامت و پایداری بآنها بیامورد.

فونسل انگلیسی منجم رشت، بملاقاتش آمده و از هر دری سخن می‌گفتند نظر فونسل گویا توضیح فتوحات انگلیسی‌ها در بین النهرین و تحت تأثیر قرار دادن جنگلی‌ها بود و میرزا نیز متقابلاً اشاره بمسأله قابل ملاحظه‌ای نمود که از طرف فرماندهی ارتش عثمانی بوی رسیده و توانست مسرت‌های حاصل از دریافت این هدیه نفیسی را مخفی بدارد و همین امر بعداً موجب انتقاد یادانش قرار گرفت و اعتراض شد باینکه اسلحه دفاعی جنگل جزء اسرار است و فاش ساختن اسرار نزد دشمن و عناصر بدخواه، نوعی کم ظرفی و ناپختگی است وی در جواب گفت:

بگیتی به از راستی پیشه نیست ز کوی بنر هیچ اندیشه نیست
چنانچه سیاست و معضیبات ایجاد کند که در محاوراتش باشخاص بدروغ

و ثقل و تزلزل بر توصل جوید، او هیچ سیاستی را مفیدتر و مؤثرتر از راستی و درستی نمی‌شناسد و بهمین جهت است که زبانش بفرح و حقیقت گویا نیست و چقدر خوشحال خواهد بود که دوستانش نیز همیشه این نکته اخلاقی را مراعات کنند :

من بسر منزل عنقا نه بخود بردم راه
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم



www.tabarestan.info
تبرستان

فصل سوم

www.tabarestan.info
تبرستان

ایده نولوژی جنگلیها

www.tabarestan.info
تبرستان

هلاک ما به بیابان عشق خواهد بود

کجاست سرد که یا عاشر سحر داد

«سعدی»

فقر و بیکاری و بیستری از همه‌فقدان امنیت و تجاوز قوی برضیف که جامه
ایرانی عموماً و به‌جماعت گیلانی خصوصاً تحمیل شده بود و وجود اغتشاش در
سراسر کشور بر اثر دسائس بی‌انقطاع همسایه جنوبی و تعدبات بی‌پروای
همسایه شمالی، جنگلی‌ها را بر آن داشت که مانند سران ملیون چنین بیاندیشند
که چنانچه با امکانات موجوده کسی قدرت کنند خواهند توانست نه تنها تعدی
و جور را منکوب و هموطنانشان را از مواجهه با نادراحتی‌ها نجات بختند، بلکه
در تاریخ آزادی کشور نیز نقش قهرمانانه‌ای بعهده بگیرند، چه آنها معتقد بودند
که بر هر سلطان پاکدل ایرانی فرض است که در تلبه‌اش را نسبت بکشور و هم-
سپهانش ادا کند و به تناسب بهر مندیش از اجتماع، خیر و فایده‌ای یا نهار رساند.
بدیهی است حصول این مفلور چیز در سایه سمن و مجاهدت بدست آمدنی نیست
چه، دول استعمار طلب بهیچ‌رو حاضر نمیشوند بمالی ضعیف و بقول خود توسعه
نیافته اغماض کنند و منافع اقتصادیشان را نادیده بگیرند و بخلاف آنچه ادعا

میشود تمدی و تجاوز استعماری را خواه بطریق علن و خواه پنهانی مجازد
میشمارند. نهایت، ملل استعمار زده و جماعت نادان و کسانی که تن بقبول این
تجاوزات نمهند باید عدم رضایتشان را رسماً و صریحاً اعلام کنند و مادام که اعلام
نکرده در حکم آن است که بوضع موجود، موافق و تسلیم اند.

جنگلی‌ها با گفتار شیوای «سائب تبریزی» هم آهنگ بودند که :

ماظهار عجز نرد ستم پیشه زابلوی است

اشک گلاب باعث خفیان آتش است *

و فکر میکردند که نفع اجتماعی کشور منضم تجمیع افراد همفکر بدور
بکدیگر و روان شدن سوی مقصود و هدف مشترک میباشد اگر با انجام فعالیت
و بروز استعداد، بیستکلات فائق شده و بتأمین مصالح اجتماعی نایل آمدند که
قهرأ منافع افراد را تضمین و بسلامت آورده اند و چنانچه منافع فردی را حایگزین
مصالح اجتماعی کردند که در آن صورت با اجتماع، آن خواهد رسید که به بیست
میلیون جمعیت ایران رسیده است.

سران جنگل میدانستند که

مورجگان را چو بود اتفاق شهر زیان را بددانند بوست

و مفهوم این شعر را در نظر داشتند که :

و قطر علی قطر ادا انفتت نهر و نهر علی نهر اذا اجتمعت بحر.

یعنی عناصر مجرور و مظلوم که هر یک قطره‌ای از دریای زندگی
اجتماعی اند چنانچه بایکدیگر همبستگی پیدا کنند حوی‌های با عظمت تشکیل
میدهند و جوی‌ها که در حکم طبقات ستم‌دیده‌اند چنانچه با هم در آمیزند سورت
در بایمی شگرف دمی آیند که همه چیز را در میان امواج خروشانش محو و
مستحیل خواهد ساخت.

بنابر این اندیشه جنگلی‌ها دریادی امر توجه بمردان صدیق و مورد
اعتماد بود. چه، در شرایط آن روزی مبیاست از همان قدم اول جان شبرین
و دوست داشتنی‌شان را در طریق اخلاص نهاده و بعد وارد کارزار شوند بحکم
آنکه گفته‌اند :

ترك مال و ترك جان و ترك سر در طریق عشق اول منزل است

و بگفته شاعر دیگر :

بی تأمل ای خرد کشتی مران در بحر عشق

باید از خود در گذشت آنکه از این دریا گذشت!
تصادفاً اولین سر منزل عشق همین جا بود که باهمی تسلط قواء بیگانه و مداخلات ناروای آنان در تمام امور و شئون کشور ما ، چند مرد ساده و ناوارد سیاست عمومی جهانی بتوانند در سایه همت و بلند نظری و عشق بمیهن و آزادی، برابر قدرتهای بزرگ و امپراطوری‌های عظیم، فد مردانگی علم کنند و در مقام معارضا و مبارزه بر آیند .

خوشبختانه زمینه اجراء يك چنین نیت و بارور شدن يك چنین نهال امیدبخشی از پیش آماده شده بود چه مردم محنت دیده و اهل درد که مسزء تسلط بیگانه و بیعدالتی‌های ناشبه از مداخلات آنانرا چشیده، قراوان بودند که از همان روزهای نخست بمجرد شنیدن نغمه آزادی ، پروانهوار سر از پسا نشناخته بجانب نهضت شتافتند بقسمی که در برهه‌های از زمان کانون فروزانی در جنگل پدید آمد که پروانه‌های عاشق پشه را گرداگرد این مشعل پیرواز در آورد .

این قدرت مجتمع ملی همان بود که میزبان میخواست و همان بود که مران ملیون در انتظارش بودند .

اهمیت و اعتباری که قدرت مزبور بوجود آورد باعث شد که بیگانگان در باره‌اش حساب کنند و از ادامه تندروی‌ها و آزدن خاطرها چشم پیوشتند . بحکم آنکه پیدایش هر عقیده و دکترین، سیاسی بوضع اجتماعی زمان خود متعلق است . هدف جنگلی‌ها در سنوات اولیه عبارت از مستی الفاظ و عبارات شیوا، حاوی افکار و اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نبود بلکه به تبعیت از شرایط عمومی روز، باین چند کلمه خلاصه می‌شد :

اخراج نیروهای بیگانه - برقراری امنیت و رفع بیعدالتی - مبارزه با خودکامگی و استبداد .

آنچه خود جنگلی‌ها دربارهٔ ایندولوژی خود بیان کرده‌اند چنین است :
ما قبل از هر چیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم استقلالیتناهم معنی کلمه
۱-شهر مزبور از حکیم صوری کیلانی است که دیوان اشعارش اخیراً بهمت قاضی دانشمند آقای هادی جلوه بطبع رسیده است .

یعنی بدون اندک مداخله هیچ دولت اجنبی - اصلاحات اساسی مملکت و رفع فساد تشکیلات دولتی که هر چه بر سر ایران آمده از فساد تشکیلات است. ما طرفدار بگانه‌گی عموم مسلمانانیم، این است نظریات ما که تمام ایرانیان را دعوت بهم مدائمی کرده خواستار مساعدتیم.

مهمنا در کنگره منعقد در کما سال ۱۲۹۹ شمس روش اجتماعیون را انتخاب و عشی آینده جنگل روی مقررات مدونی به‌منای اصول دسوسا بایزم، بنیاد نهاده شد.

در کادر رهبری جنگل افراد در ریده میری که وارد سیاست جهانی باشند کمتر دیده میشد حتی خود میرزا بطوریکه قبلا گفته‌ایم یک مرد دینی بیش نبود که همه مظاهر انقلاب را از درجه دیانت می‌نگریست در حالیکه پیروزی یک تفریح یا از منظر علم جامعه و آگاهی بنام حرکات و نقشهای حریف است و بگفته شوینرهاور: حوادث و پیش آمدها به تنهایی باعث خوشحالی و یا بدحالی نمیشوند بلکه طرز عکس العمل ما در مقابل حوادث است که احساسات خوب یا بد ایجاد میکنند.

جنگلیا با استثناء یک عده محدود که از فلسفه انقلاب و طرز توسعه و تکامل و شمر رسیدنش اطلاع داشتند بقیه عبارت بودند از پیش کسب و زارع و خردممالک و روشمکر و پیشه‌ور که یکی از امور سیاسی و نقشهای جنگی و استراتژیکی می‌بهره بودند و در عوض تبلیغات نظامی و سیاست مدله روح و قلبشان از صحبت بنوع و همین پرستی خلا و درختندگی داشت.

میتوان گفت سفت سبزه جنگلیها، همتشجاعت و جانیازی بود.

اینان در محبتین سالهای قیام با جو و چماق و داس و دهره و نیز و تعدادی سلاح کهنه جنگی دشمن می‌رفتند و معتقد بودند که همین وسایل ما چیر یا مفداری عشق و ایمان بوطن و معتقدات مذهبی برای قلبه بحصم کافی است معهد اوقتی توانستند عملیات انقلابی را شروع کنند که در راه خصام سر باران روس حمله ور شده مفداری تنگ و مهمات جنگی بدست آوردند.

مجاهدین اولیه جنگل به تبار مندی‌های رندگی توجیهی نداشتند و به چیزی جز دریافت اسلحه فکر نمی‌کردند. تنها اندیشمندان این بود که چگونه میتوانند با آزادی خدمت کنند و در تأمین آسایش هموطنانشان بکوشند.

داوطلبان عضویت جنگل میبایست علاوه بر نداشتن سوء شهرت سوگند وفاداری یاد کنند و خدا و وجدان را بشهادت بطلبند چه، توهم اینکه پای افراد بی شخصیت بداخل جنگل باز شود و پیش روی هایشان را با کارشکنی‌ها متوقف سازد زیاد بود.

تفاق و خودخواهی که از خصایص مسلم شرقی‌ها است ایجاب میکرد که نظام احتمالی کوه‌نظران با زنجیر آهنین (سوگنده عقیدت‌گردد و منافع فرد در مقابل مصالح اجتماع مهار شود).

حصول اعتماد بوسیله اداء سوگند مادام که شرط بدوی قبول داوطلب شناخته، میشد جنگل از شر بداندیشان مصونیت داشت. از آن زمان که در رعایت این سنت اهمال رفت و شعار صوفی منشانه «هر که خواهد گویا» مدار عمل واقع شد و عناصر پلید توانستند خود را بیف باران موافق جا بزنند صفوف متحد جنگلیها در هم شکست و جدائی در میان سران افتاد و بطوریکه خواهیم دید در چند موقع یاریک و حساس که جنگل میرفت از نتایج زحمات و فداکاری‌های گذشته‌اش برخوردار شود نه تنها برنامه‌های آینده دقیقاً متوقف ماند بلکه کارهای انجام یافته نیز خنثی گشت.

تصادفاً اهم وقایع جنگل مقارن با زمانی است که از طرف عمال بیگانه و مخالفین نهضت آزادی ایران، تخم نفاق و دوگانگی افشانده شده و یک پارچگی جنگلیها را بر هم زده است مثلاً یکی از داستانهای قابل توجه به زمانی تعلق دارد که یکی از همین افراد منافق همچون «گر به عبید زاکانی» بلباس زهد و تقوی درآمد و جنبین وانمود ساخت که مردی عاشق پیشه و آزادمنش است که بمنویات جنگلیها مجذوب شده و برای پیشرفت همان منویات حاضر بیهمه گونه همکاری است و حتی گاهی مسافت بین کسما و مقر فرماندهی حاجی احمد کسمائی و گوراب زرمخ «مرکز کار میرزا کوچک» را پیاده طی میکسرد لیکن فعالیت نهایش مصروف این کار بوده که دو زعیم جنگل را از یکدیگر ظنین کند و در مقابل یکدیگر وادارد. چه، از یکطرف برای حاجی احمد پول میفرستاد و بلافاصله پرداخت وجه را بر اثر فشار کسما با اضافه شاخ و برگ‌های شاعرانه بهمیرزا گزارش میداد. گاهی بعکس، از مراجعه میرزا جهت وصول حقوق نفقات بکسما شکایت میکرد. نتیجه آنکه با این تمهیدات مزورانه، این دور هبیر ساده لوح را برابر یکدیگر و امید داشت. این مرد مرعوز شده باز رضا افشار رئیس دارائی گیلان بود.

تقلیر این وقایع را در کشورمان زیاد دیده‌ایم. ایادی و عمال بیگانه با



جنگل‌های آثار قیام
 ۱- شهیدی غنیمت‌دهنده‌ها ۲- سردار و الاشم و سوری ۳- حاجی احمد کمالی
 ۴- کر بلاگی ۵- ابراهیم برادر حاجی احمد ۶- آقا محمد اسماعیل مدبر
 از راست به چپ ::

سیرت‌های رشت و صورت‌های حق بجانب همه شون مملکت اعم از سیاست و
 اقتصاد و فرهنگ حتی در بهشت‌های اجتماعی رخنه‌بگردند و با بندوبست‌های

نهانی بدسته بندی و انشعاب و دسیسه و ایجاد اختلاف میبرد. اختنند این اصل کلی سیاست بیگانه را که عبارت از جدائی انداز و حکومت کن، را بر مرحله اجرا در می آورند .

مناسفانه بعضی از ملل آسیا و افریقا هنوز بان مرحله از رشد و فهم سیاسی نرسیده اند که در مواجهه با این اختلافات با صل و در پشه و هدف ایجاد کنند گانش بی بیرند و مسالغ حیح در فدای موس های فرد ن سازند بلاشک وقتی پیدار و متوجه حقایق می شوند که در کنج قفس سیاد بحر بکمشت پر باقی نیست و حاء طلبان مفروز و منافقان نا بخرد، محروح و نالان هر يك بگو شهای افکنده شده و دوران کسالت را طی میکنند و با خانه نشین شده راه دبار نیستی را در پیش میگیرند .

جنگلیها مصمم بودند مادام که به دشمنان نرسیده و موفق با خراج نیروی بیگانه نشده اند با رایش سر و صورت تیر دازند و بنا بر این طول مدت اقامت در جنگل آنها را بشکل مخلوقات با قبل تاریخ و هیاکلن جسم و رعب آور در آورده بود که هر زمان نامی از آنها برده میشد موجودی در ذهن تجسم می یافت منبر - خشن یا ابروان پر پشت و سینمای گشاد و چشمهایی از حدقه بیرون جسته و قیافهای عبوس و خشمناک که در پیش های رستمیتان محاذی نایا رسیده و گیسوان انبوه و ژولیده شان تا شانعا فرو رفته است .

يك كلاه نمدي سیاه بر سر و يك كت ضخیم پشمین (چوخا) بر تن - آگفتنی از چرم گاو میش (چموش) بیا دكوله باری سنگین به پشت و جماعتی از چوب از گیل در پشت - يك تفنگ و رندل با حسن موسی بدوش - يك داس و یادهره آویخته بکمر و چند قطار فشنگ حمایل ، که بر روی هم داستان اساطیر و پهلوانان افسانه ای را زنده می کردند. این وضع تا زمانیکه هنوز مسئله تشکیلات نظامی مطرح نشده و جنگلیها در دایره محدودی از قدرت میزیستند ادامه داشت .

از این پس که کار نهضت بالا گرفتار اف - ران تعلیم یافته و آشنا بفنون نظامی بخدشت جنگل در آمدند در وضع وتر کبب نفرات نیز تعبیراتی برورد نمود و برقم نظامیان منتکل شدند . مهذا جمعی از جنگلیان قدیم بهمان لباس و عیبات پیشین باقی ماندند چه بنظر آنها توسعه و تکامل فعلی ، انحراف از عهد و میثاق گذشته را ایجاب نمینمود . خود میرزا از کسانی بود که قباچه جنگلیش را باریش و گیسوان و کلاه بوقی تمدی و چموش ولاینی در تمام مدت نهضت حتی در موقعی

که گرایش بسوی انقلاب سرخ پیش آمد رها نکرد. مسئله حفظ رسوم و آداب دیرین و تبعیت از آئین ملی حتی پیروی از اعتقادات دینی بشکل «حرز حواد» در آمده بود شاید بتوان در تاریخ ملتها وجه شباهتسی بین نهضت جنگل و انقلاب کوبا یافت از آن نظر که انقلاب کوبا نیز يك انقلاب سوسالبدستی است در حالیکه رهبر انقلاب کوبا حاضر نیست نارمومی ارضخار جنگلیش را بکاهد حتی در باره ای از سخنرانیهای حزبی از انجیل کمک میگیرد و این بدان معنی است که ملت های استعمار زده در جستجوی هردامی هستند که به آزادی و استقلالشان منتهی میشود کما اینکه رهبر انقلاب کوبا نیز از فعالیت های انقلابی هدفی جز نجات از سبست استعمار و محکوم ساختن مداخلات بیگانه در خاک وطنش ندارد.

نهضت جنگل نیز از مخالفت با قواء روس و انگلیس و مقابله با دولت ایران و سازش با نیروی سرخ هدفی جز طرد مداخلات نامشروع و خانه تکانی و برانداختن کاخ ستم و تیل بحقوق ملی و ساختن يك ایران آزاد و آباد (مسلماً و بطور حتم) نداشته است جنگل میخواست همانطور که مشروطیت با انقلاب بدست آمد و زمامش بهدأ بکف عمال استبداد افتاد و آثارش خنثی گردید اکنون که در حال مردن و خفتن است دوباره با انقلاب تجدید حیات نماید و با این وصف اسناد صفت «تلون» و «یاغگیری» و «راهنمایی» با آنها مقرون باصاف نیست چه آنکه سنیز با بیگانگان متجاوز و مقاومت در مقابل زمامداران وطن فروش و عدم اطاعت از اعمال غیر قانونی آنان و اعراض بمیلیات خائنه نه تنها یاغگیری نیست بلکه نوعی دفاع از حق محسوب می شود. مشی سیاسی و هدف اصلی جنگلیها را باید از روی مرامنامه ای که از آنها باقی مانده و بشرح زیر است شناخت.

مرامنامه

آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش ممکن نیست مگر به تحصیل آزادی حقیقی و تساوی افراد انسانی بدون فرق نژاد و مذهب در اسول زندگانی و حاکمیت اکثریت بواسطه منتخبین ملت. پیشرفت این مقاصد افرقه و اجتماعيون بموارد ذیل تعقیب مینمایند.

ماده اول :

۱- حکومت عامه و قواء عالیه در دست نمایندگان ملت جمع خواهند شد.

- ۲- قواء مجریه در مقابل منتخبین منول بوده و تعیین آنها از مختصات نمایندگان مشاوب ملت میباشد .
- ۳- کلیه افراد بدون فرق نژاد و مذهب از حقوق مدنی به طور تساوی بهره مند خواهند بود .
- ۴- آزادی نامه افراد اسان در استفاده کامل از قواء طبیعی خود .
- ۵- الفاء کلیه شئون و امیازات .

ماده دوم - حقوق مدنی

- ۶- مصونیت شخصی و مسکن از هر نوع تعرض و حریت اقامت و مسافرت .
- ۷- آزادی فکر ، عقیده ، اجتماعات ، مطبوعات ، کار ، کلام ، تعطیل .
- ۸- هر يك از افراد ملت كه پس شصت سالگی برسد از طرف حكومت حقوق تقاعد خواهد گرفت و در مقابل آن ترویج ادبیات و اصلاح اخلاقی جماعت را عهده دار خواهد بود .
- ۹- تساوی زن و مرد در حقوق مدنی و اجتماعی .

ماده سوم - انتخابات

- ۱۰- انتخابات باید عمومی و متناسب و مساوی و مستقیم باشد .
- ۱۱- هر يك از افراد ۱۸ ساله حق انتخاب کردن و ۲۴ ساله حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا هستند .

ماده چهارم - اقتصاد

- ۱۲- منابع ثروت از قبیل خالصحات ، رودخانهها ، مراعی جنگلیها ، دریاها ، معادن ، طرق و شوارع و کارخانجات جزء علاقه عمومی است .
- ۱۳- مالکیت اراضی با علاحظه تأمین همیشه عمومی تا حدی تصدیق میشود که حاصل آن نماید تولید کننده شود .
- ۱۴- ممنوع بودن انحصار و احتکار اوراق و سرمایه .
- ۱۵- تبدیل مالیاتهای غیر مستقیم به مستقیم و در بعضاً .

ماده پنجم - معارف ، روحانیت ، اوقاف

- ۱۶- تعلیمات ابتدائی برای کلیه اطفال مجاني و اجباری است .
 - ۱۷- تحصیلات متوسطه و عالی برای اطفالی که استعداد داشته باشند مجاني و حتمی است .
- تبصره- محصلین در انتخاب حرفتی ارفنون آزادند .

- ۱۸- انفکاک روحانیت از امور سیاسی و معاشی.
- ۱۹- دیانت چون از عواطف قلبیه است باید مصون از تعرض باشد.
- ۲۰- ضبط و اداره کل اوقاف در دست عامه و تخصیص عواید آنها بمصارف عمومی و امور خیریه وصحیه و تأسیس کتابخانههای عمومی.

ماده ششم - قضاوت :

- ۲۱- قضاوت باید سریع ، ساده و مجانی باشد .
- ۲۲- تبدیل تنبیهات به اصول تکدیری .
- ۲۳- حبس مقررین باعمال شاقه باید بدمدرسه و دارالتربیه اخلاقی تبدیل شود .

ماده هفتم - دفاع :

- ۲۴- ورزش و عشق نظامی برای مدارس ابتدائی و متوسطه اجباری است.
- ۲۵- برای تحصیل قنون نظام ، مدارس عالییه تأسیس خواهند شد .
- ۲۶- در مقابل تهاجمات ضد اصول اجتماعی و تجاوزات کشور ستانی ، دفاع از وظایف عمومی و اجباری است .

ماده هشتم - کار :

- ۲۷- ممنوع بودن کار و مزد دوری برای اطفالی که سنشان به ۱۴ سال نرسیده .
- ۲۸- برانداختن اصول بیکاری و مفتخواری بوسیله ایجاد مؤسسات و تشکیلاتی که تولیدکار و شغل مینماید .
- ۲۹- ایجاد و تکثیر کارخانجات یا رعایت حفظ الصحه کارگران
- ۳۰- تجدید ساعات کار در شبانه روز سننها به هشت ساعت - استراحت عمومی و اجباری در هفته بکروز .

ماده نهم - حفظ الصحه :

- ۳۱- تأسیس دارالمجزه و مریضخانههای عمومی و مجانی .
- ۳۲- رعایت نظافت و حفظ الصحه در مجامع و منازل و مطبخ ها و کارخانجات و غیره .
- ۳۳- انتشار قوانین صحی درین عامه .
- ۳۴- جلوگیری از امراض مسریه و مسکرات - منع استعمال افیون و سایر مواد مخدره .

با دقت مختصر در مواد مرامنامه جنگل معلوم میشود ،
اولاً- مرامنامه مزبور منطبق با روح قانون اساسی و از هر حیث مترقیانه
است و با وضع ملی و اجتماعی ما هم‌آهنگی دارد.
ثانیاً- آنچه اکنون در باب ملی‌شدن جنگل‌ها و تساوی حقوق زن و مرد
و اصلاحات ارضی و متع مواد مخدوم و از این قبیل در سر زبان‌ها است
نقش سازندگی انقلاب جنگل را تشکیل میدهد است .



www.tabarestan.info
تبرستان

فصل چهارم

www.tabarestan.info
تبرستان

فراز و نشیب

www.tabarestan.info
تبرستان

ما را چه عم که بارگه ما کجا کنند
چون سینه‌های مردم عارف مرار ما است
«حافظ»

وقایعی که اکنون آماده‌ی بیان‌شان هستیم، معاصران بازمایی آغاز میشود که نیروی تحت فرماندهی ژنرال براتف افسر تزار روس از اولین نقطه سرحدی ایران (بندر پهلوی) تا حدود همدان، در مقابل آلمانیها و عثمانیها گسترش یافته و جنگ جهانیگیر بمنتهای درجه شدت وحدت رسیده است ژنرال قونسول روس افسینکوف که فرماندار عطلق گیلان است از اینکه عده‌ی معدودی در جنگل پدید آمده و اسلحه پندت گرفته‌اند ناراحت است و از فرسوده‌انداری گیلان حشمت‌الدوله تقاضا میکند این فتنه را بخواباند زیرا از آن بیم دارد که آتش جای خود را باز و بنقاط دیگر سرایت کند و همین‌عده معدود به پشت جبهه روسها حملهور شوند و سلاح و مهماتشان را تصرف کنند.

این ناراحتی و تشویش خاطر در حقیقت بجای بود زیرا جنگلی‌ها از شبخون زده ستان سوق‌الجیشی دریغ داشتند و شش یکبار نمی از اهل و کلیه را که در اسارت روسها بسر میبرد نجات دادند و با این کیفیت هر گونه سریشی بتواند روس جاداشت که آنها را وحشت‌زده و ناراحت کند.

کسانی هم از مردم تروتمند گیلان که تکیه گاهشان قدرت دولت امپراطوری بود خواب‌های پریشان میدیدند و از پیداشدن چندمسلح که نامشان «جنگلی» است و بطور مستقیم مناقشان را در معرض خطر قرار داده‌اند عزا گرفته و روحیه خود را باخته بودند.

در آب و هوای ایران خاصیتی است که رجال و زمامدارانش مادام که در راه اجراء تمایلات و هوس‌هوس‌های بیحد و حصرشان بمانی برنخورند هر يك موجودی برگزیده و معنای و واحد فضایل و هنرهای بسیارند حتی از فرزانیکی و شجاعت و علو طبع و بزرگواری و مردانگی خویش حاضرند داستانهای بسیار طویل و شکفت‌آور سرایند لیکن همینکه دوره آزمایش فرا رسیده همچون «پهلوان گلستان سعدی» حتی از سایه خویش نیز دم برمیدارند.

شاید بهمین جهت بود که عده‌ای از مالکین طراز اول رشت و طبقات متنفس دیگر در محضر فرماندار دادسرخن داده بمنظور دفع سریع جنگلی‌ها ابتدا بتشویق و بعد به التماس و تضرع متوسل شدند اما حشمت‌الدوله که مردی صحراب و دنیا دیده بود از تلقینات تحریک آمیزشان زیاد گرم نشد و برای آنکه جمع بین حقیق نموده ترك اولایی از او سر نرزد باشد دستور داد رئیس شهر یانی وقت **کاپیتان محمودخان** (عقین) همراه عده‌ای پلیس سوار بمنظور بازرسی و یافتن محل اجتماع جنگلی‌ها بروند و مشاهداتشان را بیدرتک گزارش دهند سمناً برای دفع شر مقدار وسدراه لجاج و بیانه‌های احتمالی روسها بقوسولگری اعلام کرد يك افسر فهمیده را همراه عده مزبور بعنوان «ناظر» بفرستد.

قوسول روس با **عقد اتف** نام را همراه این عده گسیل داشت و اینان از پل و چهارسراه که غریبی ترین نقطه شهر است بازرسی را آغاز و در مسیر ما هوریت خود بترتیب قراء «عینک» - سفیر - احمد گوراب - آتشکا - پسبخان - نشامندان - کلاشم و جمعه یازاره را که در يك خط طولی واقعند پیموده و همه نقاط اصلی و فرعی را زیر نظر میگیرند لیکن با همه ی بازرسیهای دقیق دلائلی از اجتماع جنگلیهای مسلح دست نمی‌آورند و این بدان معنی است که مردم گیلان ام از شهری و دهقان از تعدیات آورده بخود در طول یکمدت تعدادی خاطرات بدی بیاد داشته و بدین جهت حاضر نبودند محل اجتماعشان را نشان دهند و حتی وجود افراد مسلح را تصدیق نمایند.

بدین قرار هدف آنان از حذف جنگلیها جدا بود و در حقیقت افکار عامه‌ای بمعنای حقیقی خود وجود داشت که این بار درسیها و سخت گیری‌ها را از پیش بحکوم مساخت و همین افکار عمومی بود که يك زمان بنشان دادن عکس- العمل ابرار میشد و در مواقع دیگر با مقاومت های عینی رو برو میگردید :

نتیجه آنکه عامورین اعراسی فرماندار، مایوس شدند و پس ارباس از یافتن قانون اجتماع جنگلیها بکده پلیس سوار را همراه مأمورین تأمینات (آگاهی) درقریه، پسبخان (۶ کیلومتری رشت) بمراقبت ایاب و نهاب ابرین گماشته ظاهر گسی را که مظنون تشخیص دادند دستگیر و بازداشت نمایند و خود بدون احدی بگونه نتیجه‌ای پرشت باز گشتند .

قونول روس از مطالعه این گزارش که «رقیم و چیزی ندیدیم» بحسب ظاهر دچار سوءظن نمیشود زیرا نماینده‌اش همراه بود اما نگرانی از درونش محرز نمیشد زیرا اطلاع صحیح داشت که گانون خطرناکی مزیان ارتش اعبراطوری تکوین یافته است و لذا از اقدام فرماندار و گماشته‌اش پلیس های مسلح در پسبخان خاطرش آرام نگرفت و توبیحه نمود که **عبدالرزاق شفتی** را که مردی منتقد و با قدرت است بحکومت قومنات منصوب نمایند .

عبدالرزاق مردی بود بلندقد، جاق، چهارشانه که از خوانین پسرشاس شفت و عیقلی قوی و فیهرمانانه داشت از آنجائیکه در ملاقات با قونول روس، بوی گزنه بود که در کردن چند بوته علف هرزه و قلع و قمع مثنی بی سروبی با کار ماده پیش با افتاده‌ای است که از نظر او حتی بقدر قورن دادن يك انجیر رسیده اهمیت ندارد لذا اظهارانش مورد توجه قرار گرفته بود .

عبدالرزاق به نیابت حکومت قومنات اعرام شده و اعتبار کافی برای عملیاتی که از او انتظار میرفت در اختیارش قرار گرفت .

نامبرده پیش از حلوس، مسند قدرت بمنظور نشان دادن لیافت و کاردانی خویش عمده‌ای از دار عین شمت و رعایای گاش خود را مسلح نموده آهنگه پسبخان نمود و همه جا بیازرسی پرداخته محل تجمع جنگلیها را جویا شد تا آنکه بمحلی موسوم به **داوسار** که فاصله کمی از **پسبخان** واقع است رسید . جنگلیها با آنکه تعدادشان کم بود (تقریباً ۱۷ نفر) لیکن همه‌ی نقاط قومنات اطراف رشت را عملاً زیر نفوذ معنویشان داشتند چه دهقان و کشاورز

بمجرد احساس کمترین خطر، حتی زودتر از تلفون و تلگراف، جنگلیها را متوجه میساختند و آنها نیز با اقتضای حال و شرایط و امکانات موجوده اقدام باجراه نقشه و تاکتیک جنگلی خود نموده و با اگر هوا پس بود آنرا ترك



مفعول گناباد نظراند

از راست بچپ ۱. آقا محمد اسماعیل مدبر ۲. آقا جواد گل افرازی ۳. مهرا کوچه
۴. حاجی احمد کمانی ۵. آقا محمد رسول منجهای

بمیکردند و با این مقدمه عبدالرزاق پیش از آنکه علفهای هرزه را بادیس قدرت درو کند جنگلیها بسروقتش رسیدند و در جنگی که قبما بینشان در گرفت «اسمعیل» نام یکی از همراهایش که بشجاعت شهرت داشت بایحیی خان طارمی «دهدار تکرم» و عموی عبدالرزاق کشته شدند و «غلامحسین» نام با چند نفر دیگر اسیر گردیدند و خود عبدالرزاق باقیه همراهایش گریخت و بدین طریق اولین تماس جنگلیها با مجالفینشان شرح مذکور بالا پایان رسید.

خبر شکست عبدالرزاق بسرعت در همه نقاط گیلان پیچید و پرستیز جنگلیها را کمی بالا برد و باعث شد که مردم رشت و لاهیجان و نقاط دیگر

گیلان بازحیات بسیار، خود را بجنکلی، سائیده اظهار خدمتگزاری کنند و در عداد داوطلبان انقلابی درآیند.

این وقت دو حزب سیاسی با انسیبه مقتدر در رشت فعالیت میکرد که یکی از آنها حزب «دموکرات» و دیگری حزب «اتفاق و ترقی» بود.

در حزب دموکرات افراد با شخصیت و خوشنام امثال میر محمد حسین حاجی (عمید الملک) و میرداعلی (جایچی) و سید زاده (قناد) و حاجی صبیح الملک (فزونمایه) و غیرهم عضویت داشتند که در مسرتهای حاصل از این پیروزی، هم بوده و اقدامات جنگلیها را تأیید میکردند.

عده‌ای از معارضین هر دو حزب بعداً بجنکلی ملحق شده کمکهای سری را به همکاری علنی میدادند.

توسعه و الحاق روزافزون افراد باعث شد که اولیاء امور مسئله دسته مسلح را حیاتی تر از آنچه هست تلقی کنند و عده بیشتری را برای قلع و قمع آنان بفرستند.

مفاخر الملک رئیس شهر بانی رشت داوطلب این مأموریت شد و تعهد نمود که ریشه فساد را از بیخ و بن براندازد و نگرانی‌های موجود را بر طرف سازد و در اجراء این منظور اردوئی سرکب از چند صد نفر تفنگچی و جویدار و شاطر و فراش و آبدارخانه و قبل منقل حتی کهنه و زنجیر و چوب و فلک و چند خروار طناب آماده و عازم سیخان گردید.

این شخص که نام کوچکش «محمد علی» و اهل اسفهان بود در سال ۱۳۱۴ قمری برشت آمد و بطوری که میگفتند در بقیه و خواهر امام ۲ که ملجاء و پناهگاه غریب بوده منزل داشت و از نامه نوبسی و عریضه تکاری امرار معاش بینمود.

بعد بملاحظه حسن خط و شیوه تحریر بهمنشی گری و حاجی معین السلطنه رشتی، که ارباب لکین گیلان بود دعوت شد و سپس کارش بالا گرفت و مشاور حقوقی او و برادرش (حاجی ابوالحسن معین النجار) گردید و چون از جاء علی

۱ - این شخص غیر از مفاخر الملک حاکم نهران است که از محارم محمدعلی شاه بود و بعد از خلع نامبرده از سلطنت در محکمه انقلابی محاکمه و در باغشاه تیرباران گردید.

۲ - بقیه منسوب بحواجر امام هشتم شیعیان

چیزی کسر نداشت کم کم مراحل ارتقاء را طی کرد و مشاور قونسولگری روس شد و در سمت اخیر، افراد دستگیر شده بنام «جنگلی» را شخصاً بازجوئی نموده بدو پیراهن میبخت و به چوب میبست بدین طریق مورد اعتماد قونسول روس قرار گرفته و طوایف نکشید که بریاست شهر بانی رشت منسوب گردید .

دولت ایران آنچه در این باب اعتراض نمود که قونسول روس حق ندارد در یک نقطه از خاک ایران رئیس شهر بانی تعیین کند بخرج کسی نرفت تا آنکه در غیاب فرماندار گیلان « اصفالدوله » که بطهران احضار شده بود کفالت حکومت ایالتی را بیزیدک کشید و در این سمت بود که عازم سرکوب جنگلی ها شد باین امید که مزارحمین دولت امیراطوری را گوشمالی دهد و سر جایشان بنشاند، آنهایی را که خطر بیشتری دارند به دیار عدم بفرستد و افراد کم تقصیر را به چوب و فلک بپیندد و ناخن هایشان را زیر ضربات چوب بریزد تا در آینده حتی هوس تجارت بمقامات معتقد جهانی را از سر برد کنند. اسرار باغل و زنجیر و کت های بسته در کوچمهای شهر بگرداند تا اینکه اسباب عبرت ناظرین شود و خود با انجام این عملیات بهرمانروائی مطلق گیلان ارتقاء یابد .

آری !

هر آنکه گردش گیتی بکین او برخواست
بقبر مصلحتش رهبری کند ایام
کیوتری که در آشیان نخواهد دید
قضا همی بردش تا بسوی دانه و دام
همراهانش در این سفر عبارت بودند از **حاجی تقی فومنی** و **مهملی خان** (کرمانشاهی) که شخص اخیر پیش از تسلط جنگلی ها نایب -
الحکومه فومنات بوده و تفویض مجدد این سمت بوی وعده داده شده بود -
داشت **دهمیر مرد** متهویری باکی که سابقه جنگجویی زیادی داشت - **پطرس خان**
ارمنی برادر او را نیای عکاس - **رجب دهنده ای** و در رأس همه
اشجع الدوله اسالمی .

اشجع الدوله قلباً عاقل بقبول این مأموریت نبود و در باطن از هواداران جنگلی ها محسوب میشد اما بیم از رنجش قونسول روس او را بقبول این مأموریت واداشت .

اردو بموض آنکه یک ستون جنگی شبیه باشد بیک کارناوال میخوره شباهت داشت زیرا صدای جرننگ و جروننگ زنگها و شبهه اسپه های حامل چوب و فلک و کنده و زنجیر ، طنینی در فضا می افکند که از یک نبوغ نظامی کار

اسفهان حکایت میشود .

اردو بعد از عبور از سپیخان و جمعه بازار به کسا رسید و در بازار

اطراق نمود .



مفاهرالملك دلیس شهرتانی رشت

جنگلیها از پیش . از حرکت این ستون با صلاح جنگی اطلاع یافته
و همچون شکارچینی که نفسها در سینهشان حبس و بی سرو صدا مراقب نزدیک
شدن شکارند آماده پذیرائی شدند و پیش از آنکه شی راد کسا پروز آوردند
بآنها حمله بردند .

جنگ آغاز شد و چندین ساعت بطول انجامید و عدهای از طرفین ب خاک
و خون در غلطیدند .

جنگلی ها که آزادی عمل بیشتری داشتند بازار را محاصره و آنرا آتش زدند اردوی مفاخر بیک موقعیت وخیم گرفتار شد و بعد از چند ساعت مقاومت بی نتیجه مجبور تسلیم گردید .

مفاخر بعد از پایان جنگ و اسارت خود التماس نمود با وادیت و آزاری نرسانند و وی را نزد میرزا کوچک خان ببرند و هر حکم که او درباره اش بنماید از جان و دل فرمان بردار است .

مجاهدین خواهش وی را قبول و همینکه بمیرزا رویرو شد با عجز و انکسار و شرحندگی از وی امان طلبید و قول داد این جوانمردی را که در حقش مبدول خواهد گشت در آینده جبران کند و پیرامون این ماجرا ها نگردد . میرزا که مردی رحیم و نرم دل و زود گذشت بود دستور داد او را بخانه یکی از مجاهدین (صالح) ببرند و نگاه دارند تا شخصاً بیاید و او را محاکمه کند و تأکید کرد بوی صدمه ای نرسانند لیکن مجاهدین باین دستور ترتیب اثر ندادند و مفاخر الملك با ضربه تیر موزره محمد حسن ، نام پاپروسی در غلطید و از پای درآمد . مهدی خان کرمانشاهی نیز سر نوشتی بهتر از مفاخر نیافت چه او نیز با ضربات چوب و چماق بهلاکت رسید گفته میشد که قتل مفاخر با اشاره حاجی احمد کسمائی روی داده است چه ، محمد حسن خواهرزاده او بود و خواهر زاده بدون اجازه دائمی جرأت مبادرت باین کار را نداشت و در هر حال میرزا از این عملی که واقع شد آزرده خاطر گشت که چرا درباره بیک اسپر اینطور رفتار شده و شاید یکی از علل اختلافات بعدی میرزا و حاجی احمد از همین مسئله ریشه گرفته باشد . رجب دهنده ای و داش دمیرم کشته شدند - به اشجع الدوله که تمایل باطنی به جنگل داشت آسیب وارد نیامد و فقط چند نفر از تنگچی هایش کشته شدند و خودش در سوم جمادی الثانی ۱۳۳۶ قمری در کما باجل طیبی در گذشت و جنازه اش را حسب الوسیه با سالم برده در آنجا مدفون گردید . حاجی تقی کتک فراوان خوددوعلت اینکه او را نکشند نسبی بود که با میرزا داشت .^۱

میرزا کوچک بعد از این واقعه برای اسرا سخنرانی کرد و ماحصل گفته هایش این بود که ما همه برادریم و گرچه این انتظار را از برادرانمان نداشته ایم که

۱ - یکی از خواهران میرزا کوچک عوال حاجی رضای قومی پدر

جنگ ما بیایند ولی کاری است انجام یافته که گناهی بکردن ما نیست از این تاریخ هر کس مایل باشد میتواند با استغفار از گذشته در کنار ما قرار بگیرد و هر کس مایل نباشد آزاد است هر کجا که دلش میخواهد برود قصد ما آباد کردن کشور و گرفتن انتقام از وطن فروشان است .

عده ای از اسرا ماندند و گفتند ما میمانیم و در رکاب شما کشته میشویم عده دیگر برشت برگشتند و میرزا بهمه خرجی داد و توصیه کرد که چشم و گوشان را باز کنند و آلت دست قرار نگیرند و بدین طریق اردو کشی مفاخر پابان پذیرفت .

در باره این جنگ تصنیفی ساخته شده بود که جوانها در کویچه و بازار میخواندند :

ای کشته داس و تبر - مفاخر

فرمانده سیصد نفر - مفاخر

باحاج تقی کردی سفر - مفاخر

نایمان روسی در کمر - مفاخر

گفتی کنم شق القمر - مفاخر

آتش ز نم هر خشک و تر - مفاخر

کسما کنم زیر وزیر - مفاخر

تا قونول بیداد گر - مفاخر

شادان شود از این ظفر - مفاخر



شیران جنگل زین خیر - مفاخر

جستند از جاجون فنر - مفاخر

گرد آمدند از دور و بر - مفاخر

بر همرها نت حمله ور - مفاخر

اقتاد بر جانت شرد - مفاخر

بازار کسما شعله ور - مفاخر

نه راه کر نه راه فر - مفاخر

ای مرد هجو بد گهر - مفاخر

دیدی چاهات آمد بسر ؟ مفاخر

اشتباه مفاخر این بود که هیچ قدرت و عامل دیگری را جز « زور » بحساب نیاورد و ندانست که زور به تنهایی عامل موفقیت نیست قدرت پیشوای آلمان « هیتلر » را در دوران اخیر هیچ دولتی نداشت و معهذالشکت خوددزیرا و رای عامل زور، عوامل دیگر نیز هست که بدون توجه بآنها نهل بموفقیت دشوار است .

اوفکر میکردشانی بدرخانه اش رسیده است که اگر غفلت کند و بدون خانه دعوتش تمعاید مرتکب قصور شده است .

اودیکر محرر دیروزی نبود که تمام ساعات روزش را بنوشتن « تصدق حضور مبارکت شوم » صرف کند بلکه در ظل توجهات اولیاء دولت امپراطوری در عداد مردان مقتدر او آمده بود که دیگران را خواه ناخواه بگرنش و احترام و امیداشت .

اغلب مردان سیاسی روز، از همین قماش افرادند که تا گنم و منزوبند هر یکس احوالشان را تغییر مید و حتی سلامشان جواب نمیدهد اما همینکه بجای و مقامی رسیدند تعاقب و چاپلوسی از هر طرف شروع میشود و آزارهای « چاکر » و « جان نثار » و « قریان خاک پا » و « تصدق حضور مهربان ظهور » و تعلیم و پای بوسی های دروغ که استعمالشان معرف بی شخصیتی گوینده است بیای مقدمش نثار میگردد تا جائی که بخود صاحب جاه بعد از انما نوس شدن با این الفاظ ، امر مشتبه میشود و بنظرش چنین میاید که اگر بقدر يك سر و گردن از نوابغ علمی و سیاسی و نظامی دنیا بلندتر نباشد اقلام طسراز آنها است و این سکه های قلب مناسفانه فقط رایج مملکت ایران است .

مفاخر حساب کرد و در موازنه قدرت خود را برتر و فائق تر از جنگلی ها دید و تصور نمود که با کسب موفقیت در این راه جزه رحال نامی و سیاستمداران مسلم کشور خواهد در آمد همچنانکه همکار عمده پسرش « ش » نیز از سرسپردگی بصمیم مرکز قدرت توانست بمقام « رفیع » نایل گردد و در تحولات متوالی کشور جزه رحال قدرتمند باقی بماند .

کسی چه میداند شاید القاب « مراج السلطنه » یا « مهاجم لشکر » و « فاتح همایون » نیز در انتظارش بود مگر آنهمه القاب فنی و دفتری و نظامی که نام بعضی از رجال و اسکورت میکنند در جنگ با بیگانگان بدست آمده است که این یکی از آنها مستثنی باشد .

با اینکه دیرزمانی است که ریشه لقبسازی از بیخوبین برافزاده و دیگر این درخت بی شاخ و برگ میوه‌ای نمیدهد معذایکی از جهات تقرب بمبادی قدرت محسوب است نهایت بجای «دوله» و «سلطنه» و «مملک» و «ممالک» و «واژه‌های تازه نابلونی» «نابغه هنر» «سرباز فداکار وطن» «قهرمان دانش» و «مرد سال» بیازار آمده است.

بدلیل همین سوابق و مقدمات بود که مفاخر الملك به هوس افتاد بمنظور انجام يك عمل قهرمانانه» و دست آوردن «حام فیروزی» بگوید زور آزمائی ببرد غافل از اینکه اغلب کارهای مشابه و نظیر یکدیگر، به نتایج واحد منتهی نمیشوند و با تساوی شرایط ممکنست یکی موفق و دیگری دچار شکست شود و این امر مربوط بشعاعی جهات و عوامل پدید آورنده آن حادثه است نه بعضی آن.

در تحلیل و تجزیه منطقی قضایا و مقایسه دو پدیده مختلف یا هم که جهات واحد دارند اما از لحاظ نتیجه متغیرند باید بر مان و مکان و «شرایط همه جانبه» توجه داشت و هیچ حادثه‌ای را از مسئولیت این قانون مستثنی ندانست.

چنانچه مفاخر الملك با هر مرد جاه طلب دیگر دارای قوه تشخیص بود و میتوانست نتایج اعمالی را که با اندیشه‌های غلط میرفت آغاز شود پیش بینی نماید که از یکطرف فتح است و غلبه و از سوی دیگر خذلان است و شکست و بیاد رفتن همه چیز شاید در تصمیمش تجدید نظر میکرد و تکیه بزور یا پشتهائی نمی نمود و عوامل دیگر را نادیده نمی انگاشت اما نه او و نه هیچ مرد خودخواه متکبر متروک دیگری دارای چنین قوه معیزه نیستند که بینگام توانائی و اقتدار، امکان بروز حوادث غیر مترقبه را پیش بینی کنند و لذا شکفت نیست که چنین سرنوشت‌های شوم در انتظارشان باشد.

یاده پر خوردن و هشیار نشستن سهل است

گر بگذردت بررسی مست نگرودی مردی

مقامات روسی بعد از شکست مفاخر بسراغ «نصرت‌اله خان طالش» میروند لیکن از او نیز اعجازی نمی بینند این شخص که با القاب امیر مقتدر و ضرعام السلطنه شهرت داشت از اینکه قدرتی در زیر گوشش بوجود آمده

که بالمآل مزاحم قدرت ابلی و خانی او است طعناً نمیتوانست راسی باشد و لذا عنوان نایب الحکومگی قومنان را بمنظور دفع جنگلی ها پذیرفت و مہمای کارزار شد و برادرش **محمدخان سالار شجاع** را بمقابلہ جنگلیها فرستاد و او با اینکه سیارہ مرکز گسکرہ را غارت نمود و آتش زد معہذا توفیقی نصیبش نکشت و خائیا و خاسرا به مالتش برگشت .

قوسول روس تصمیم گرفت قزاقهای روسی را که در بی رحمی شهرت داشتند برکوبی جنگلیها بفرسند و بدین منظور سبصدقزاق ریدہ همراه پنجہا قزاق ایرانی که دست کمی از ہمتقارهای روسی نداشتند تجہیر و بامہیات کافی بفرماندمی **ابوالفتحخان یاور** بجنگل فرستاد این عدہ بدون بر خورد بہیچ مانعی ازہ کساکہ گذشتہ از راہ اشکلن بطرف **ماکلوان** پیش رفتند و ہمینکہ باین نقطہ رسیدند جنگک بین آنها در گرفت جنگلیها در تپہهای **گسکرہ** سنگربندی کردہ و عدہای پشتشان را از ناحیہ کلمرم محافظت میکرد و در جناح چپ آنها کومہای و گلونڈہ رود، قرار داشت کہ غیر قابل عبور بود و مقابلشان چادہ **ماکلوان** بہ **ماسولہ** واقف شدہ کہ خط حرکت مهاجمین بود با اینکه تعداد مجاہدین از ہمتادقتر تجاوز نمیکرد و مهاجمین سنگرهای دفاعی را بشدت میکوبیدند معہذا در پناہ تپہهای گسکرہ کہ مسلط بچادہ **ماکلوان** است و ابراز شجاعت افرادی مانند **علیشاہ قزاق** و **بالام** و **پاناوانی** و **انام** و **آب کناری** و **خالوہیر زاعلی** و دیگران ہمدان ساعتها زدو خورد شکست بہ نیروی اعزامی رسید بقسمی کہ فقط ۱۳۴ نفر توانستند بصومعمراسرا برگردند بقیہ پاکشتہ و یا زخمی و یا اسیر شدند جنگلیها عقداوی اسب و اسلحہ بغنیمت گرفتند و بدین طریق جنگک **ماکلوان** نیز بہ پیروزی جنگلیها پایان پذیرفت . مقصود از بیان این وقایع توضیح استراتژی طرفین و اشارہ بہ تکنیکهای جنگی نیست چہ وقایع مزبور کهنہ شدہ اند و با سلاحهای تخریبی این عصر کہ با انفجارات ہستہای ہنرمندانہ بوجود میآوردند دیگر بیان کیفیت جنگکهای گذشتہ حذب نظر نمیکنند ولی شاید بیفایدہ نباشد بدانیم کہ مقولین در جنگها و یا زخمی شدگان نشان بمہابت توپ و تفنگ و نارنجک و خمبارہ آگاہ بودہ و میدانستہ اند کہ با جان آدمی تناسبی ندارند و قلب و سینہها را می شکافند و آرزوهای زندگی را یکبارہ بیاد میدہند معہذا از بفل غیرت و مردانگی دریغ نمیکردند و در مقابل جور و ییاد گیری ایستادہ تن بخت و تنگ و عار نمیدادند

و این برای آینده اشخاصیکه زندگی توأم با عزت و شرافت را طالبند و از حیات مقرون بذلت و زیونی نفرت دارند درس آموزنده و ارزشمندی است. از اینکه ارتش روس در تماس مستقیمش با نیروی جنگل ضربت دیده و منلوب شده مردم را از یکطرف شاد میداشت و از طرف دیگر این اندیشه را بوجود می آورد که اگر اولیاء کشور تصمیم میگرفتند در مقابل قوای بیگانه بایستند چه بسا که همین قوای چریک مسلح و نیروهای عشایری با جنگ های پارتیزانی خود، راه موفقیت را بردشمن سد میکرد والا بدیهی است که سکوت و توقع مدارا از بیگانه داشتن فکری پوچ و احمقانه است و چون جنگلیها موفق شدند در پرتو عزم و با مختصر توانائی جنگی یا خصمی نیرومند پنجه درافکنند مردم را در انتظار عواقب این اقدام به پیش بینیهای متفاوت واداشت. حالا موقعی است که بجنگلیها از هر طرف تبریک میرسید و نام جنگل با احترام یاد میشد و اثر این پیروزی حتی در روابط مالک و ذارع نیز رخنه کرده بود. دیگر مالک بخود اجازه ناسزا گوئی بزارع را نمیداد زیرا بسیاری از دهقانان و کشاورزان اسلحه بدست گرفته و دوشادوش جنگلیها در نبرد بودند، علماء و اعیان و بازرگانان طرفدار روس مانند شریتمدار - حاجی رستم - گنجه ایها - حاجی سعدخان - الوش بیگ - باقر افها و دیگران که بقدرت بیگانه متکی بوده و با افراشتن پرچم روس بالای منازلشان بمصونیت خویش اطمینان داشتند کم این مصونیت را متزلزل دیدند.

طبقات متنفذ دیگر نیز رفته رفته نگران اوضاع و حوادث محتمل الوقوع آینده شدند لیکن اکثریت مردم گیلان پیدایش این عده را بقال تبك گرفته و چنین می اندیشیدند که طلیعه قیام جنگل، پایان بدبختی گیلان است. جنگلیها در جنگ «ماکلوان» قزاقان اسیر ایرانی را با اعزاز و احترام مرخص کرده با دادن خرجی و لباس، لازمه آزادمشی را در حقشان بجای آوردند طبیعی است يك چنین رفتاری به نيك نامیشان میافزود و حسن شهرشان را چند برابر میساخت مهذا تضمینی نبود که همین افراد مرخص شده برای دومین و چندمین بار بسر کوییشان نیابند کما اینکه چند نفر آنها که در جنگ «ماسوله» شرکت کردند همان اسیران جنگی «ماکلوان» بودند که با دادن قول شرف

نظامی معهذاً قول و قرار را زیر پا گذاشتند .

اکنون بجائی رسیده‌ام که طبع حساس و زودرنج « افسینکوف » دچار علالت و افسردگی است از اینکه برخلاف انتظارش می‌بیند مساعیش در دفع جنگلی‌ها به نتیجه مثبت نرسیده سخت آزرده است و بخاطر همین آزرده‌گی است که از مسئولان مسئول بطور مؤاخذه میپرسید و پس چه وقت کار جنگل پایان خواهد یافت ؟ اما بلافاصله خود پاسخ این پرسش را میدهد چه دیری نمیگذرد که با مراجعه بمقامات حکومت ایران در حدود چهار هزار نفر قزاق سواره نیزه‌دار و پیاده و توپخانه بفرماندهی **کالچوکوف** به جنگل گسیل میگردد .

امیر مقتدر طالبی نیز دستور مییابد که با عده کافی از راه ضیابیر ، نزدیک شود برهان **السلطنه** طاهری هم پیشروی از راه طارم را بعهده میگیرد .

قرار میشود هفصد نفر قزاق ایرانی بسرکردگی **مامانوف** از راه زنجان و ماسوله حمله را آغاز کنند و قزاق‌های پیاده با پشتیبانی توپخانه از خط رشت پیشروی نمایند و جنگلی‌ها را در تنگنای این محاصره گار انبیری نابود سازند .

وضع خیلی نامساعدی پیش آمده بود که جنگلی‌ها را در بک موقعیت وخیم قرار میداد زیرا گذشته از محاصره نظامی با فقدان خواربار و نیازمندی‌های جنگی روبرو بودند بعلاوه برف سنگینی بر زمین نشسته که امکان نقل مکان و حرکت چابکانه را دشوار میساخت معهذاً دست از مقاومت برنداشته و در شرایط سخت جنگیدند که در یکی از زودخوردها **افتخار لاجبی** و **سرخ حسن** و **ماشاءاله خان** و **محمد آقاخان** و **عزت‌اله ترک** و **نقدبکر** مقتول گردیدند عده بیشتری اسیر و بقیه به غارها و شکاف کوه‌ها پناه بردند که از جمله تلفشدگان از سرما **عنایت** خواهرزاده میرزا بود .

جنگلیها با این شکست از اسب افتادند ولی از اصل نیفتادند و تعقیب همدشان را همچنان دنبال کردند .

منطق هر فرد جنگلی مانند منطق همه‌ی مردان جهان که در چهار گوشه دنیا برای آزادی میجنگند یکی بود .

تقریباً سه ماه بعد از شکست ماسوله از کمینگاهشان خارج و مجدداً بسمت فومنات سرار بر شدند و افراد متفرق، یکدیگر را باز یافته بمقابله‌های

تازه‌تری پرداختند .

در «گوراب زرغخ» و «کسما» و «کیش‌دره» و «پلنگ‌دره» جنگ‌های کم‌دوام و زودگذر روی داد عاقبت نیروی دولتی دست‌از‌بیکار کشید و منتظر دستور اولیاء مرکز شد قزاقان روسی هم بجهت‌های دیگر رفتند جنگلیها با اغتنام از این فرصت بتجهیز قوا و تازه‌کردن نفس پرداختند «کسما» مرکز نیروی چریک و «گوراب زرغخ» مرکز تأسیسات نظامی گردید .

www.tabarestan.info

تبرستان